

شرح  
شهادت شهدای  
مشار

نوشته

سید محمد طیب مشار

## مقدمه

خاطر نورانی احبای عزیز الهی علیهم بها الله را  
مستحضر میدارد که چون وقایع ناگوار ضوضاء منشار رخ نمود  
این عبد از نزدیک ناظر وقایع و حوادث آن بوده و وقایع  
اتفاقیه را دیده و در این مختصر بشرح آن پرداخته است  
ناگفته نماند که در بعضی حوادث نیز از اطلاعات ثقات احبای  
الهی که خود ناظر جریان ضوضاء بوده اند استفاده گردیده  
و مزیداً "للتذکر به رشته تحریر در آمده است .

سید محمد طهیب منشاری

مؤسسه ملی مطبوعات امری  
۱۲۷۰

## مختصری از زندگی آقا سید محمد طبیب منشادی

آقا سید محمد طبیب منشادی فرزند آقا سید عبد الفنی و سکینه خانم درسنه ۱۲۸۰ هـ . ق در یزد متولد شدند و تحصیلات مقدماتی را در موطن خود به اتمام رسانیده سپس جهت ادامه تحصیل و فراگرفتن علم طب بطهران مسافرت کردند و در طی سنوات عدیده در فن طبابت طبیعی حاذق شدند و به یزد مراجعت نموده به امر الله اقبال و به شرف ایمان فائز گردیدند .

حدود پنج سال قبل از وضو\* یزد جناب آ علی اکبر شهید فرزند آقا میرزا ابراهیم خباز از جناب آقا سید محمد طبیب برای اقامت در منشاد دعوت بعمل آوردند و لذا جناب آسید محمد از یزد به منشاد هجرت نموده در آنجا توطن اختیار فرمودند ابتدا مدتی در منزل جناب آقا علی اکبر (شهید) که حالیه محل حظیره القدس منشاد است سکونت کرده و سپس به منزلی در پشت حسینیه منشاد و جنب مسجد نقل مکان نمودند .

پس از چندی جناب آسید محمد با بی بی ربابه دختر مرحوم حاجی سید حسین بنادکی ازدواج نموده و از ایشان صاحب دو فرزند گردیدند .

در سال ۱۳۲۱ هـ . ق در منشاء و یزد ضوضاء عظیمی .  
 پیا شد احبای الهی در این رزیه کبری جام شهادت -  
 نوشیدند اما جناب آسید محمد طیب با آنکه در آن -  
 ایام ساکن منشاء بودند از شر اعدا مصون و محفوظ  
 مانده و آنچه در جریان ضوضاء واقع شد برشته تحریر  
 کشیده بصورت جزوه ای تنظیم نمودند در باره وقایع  
 ایام ضوضاء آقا سید ابوالقاسم بیضاء و نیز حاجی محمد  
 طاهر مالیری کتبی تألیف نموده اند که کتاب تاریخ -  
 شهدای یزد نوشته حاجی محمد طاهر مالیری منتشر  
 شده است جناب آسید محمد طیب منشاء ی در سن  
 ۵۶ سالگی در سنه ۱۳۳۶ هـ . ق با حسن خاتمه و  
 بکمال تسلیم و رضا بجهان بالا صعود نمودند و در -  
 قبرستان منشاء مدفون شدند لوح مبارکی از حضرت  
 عبدالبهاء که زینت بخش این کتاب است خطاب -  
 بمشارالیه بدست آمد که نشانه مراتب ایمان و -  
 ایقان است





هو الالهى

يزد . جناب آسید محمد طیب علیه السلام الالهى  
ملاحظه نمایند

هو الالهى

آلهى تعالیت بظهورك الاعظم فى آفاق آیاتك وتعززت  
بجمال اسمك الاكرم فى ملكوت بیّناتك عمیت اعین لم تر آثار  
قدرتك التى احاطت آفاق الوجود وصمت آذان لم تسمع  
ندائك فى اليوم الموعود وخسرت صفقهم عن الرصد المرفود  
وعجزت المقلته العمياء عن المشاهدة والشهود وخابت  
الاذان الصماء عن لذّة الاصفاء لكلمتك العليا والوعی  
الایات کتابك المبین للسر الاخفى . اى رب لك الشکرهما  
اسمعتنا النداء ووقفنا على الاصفاء واطعمتنا النعماء و  
الالا وبعثتنا يوم اللقاء من مرقد النفس والهوى وهدیتنا  
الى سبیل التقى ونورت ابصارنا بنور الهدى وشرحت  
صدورنا بمشاهدة آیاتك الكبرى وفرحت قلوبنا ببشارات  
عظمی وشددت ازرننا بجنود ملکوتك الابهی وقویت ظہرنا  
بفریق من ملائکته جبروتك الاعلی حتی ملاء الافاق صیبت  
ظهورك واحاطت السبع الطباق آثار شہودك اى رب  
لك الحمد على كل ذلك اید عبدك الذى توجه اليك وتشبهت  
بحبك وتمسك بذيلك على ما يحب ويرضى فى الآخرة والاولى .  
انك انت الكريم الرحيم الرحمن .

تاریخ ضوضاء منشاد یوم شنبه غره شهر ربیع الثانی  
یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری مطابق سنه ۱۲۸۲  
شمسی بیست و ششم ژوین (۱۹۰۳) یکهزار و نهصد و سیصد و  
میلادی هشتم تیرماه جلالی سنه (۱۸۲۵) - هشتصد و بیست و  
پنج جلالی سنه (۱۲۷۲) یکهزار و بیست هفتاد و نوبت و اول  
یوم الجلال من شهر الرحمه من سنه البهاء - اب - من  
الواحد الرابع من ظهور نقطة البیان روحی و ارواح العالمین  
لمظلومیته الفدا یعنی سنه (۶۱) شصت و یک بیانی بود ه  
است .

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا حق بانور الشمس المشرقة من افق  
الظهور فی اللیل المدلهم الدیجور و اشکرک شکر المعترف  
بالمعجز و القصور عن اداء الحمد و الشکور علی عن سلکتی  
فی سبیل حبک و التصدیق لامرک و الخضوع و الخشوع  
لساحت کبریاءک یا من طاف فی حولک ملکوت الاسماء یا  
موجد الاشیاء جلّت عظمتک و علت کلمتک و عمت نعمک و آلائک  
روحی و ذاتی و کینونتی لتراب اقدام احبائک الفدا و الثبوت  
و الوثوق لمركز عهدک و هیکل میثاقک الذی هو علة الایجاد

و غایة آمال العباد سر الله الاقم و غصن الله الاعظم حضرت  
عبد البهاء روحی و قلبی و فوادی و روح من فی الوجود  
لمظلومیته الفدا و التكبر و البهاء علی اولیائک و احبائک  
و الشهداء فی سبیلک الذینهم حملوا الرزایا و البلیات تسلیم  
لامرک و انفقوا ما عندهم .

حب الجمالک و سفک دمائهم فی سبیلک علیهم بهائک  
الا بهی استلک باسمائک الحسنی و صفاتک العلیا بان  
تؤیدنی و توفقتی لخدمت امرک و اعلاء کلمتک و نشر نفحاتک  
و ترویج شریعتک آمین یارب العالمین و بعد حسب الامر  
مبارک حضرت مولی الوری ارواح العالمین لفضله الفدا  
معروض حضور مبارک احباء الله و ثابتین بميثاق الله  
علیهم بهاء الله الا بهی میدارد .

در سنه ۱۳۲۱ - یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری  
قمری مطابق با سنه (۶۱) شصت و یک من ظهور نقطة البیان  
روحی و ارواح العالمین لا نقطاعه الفدا که حضرت ابی  
ابهر علیه بهاء الله از طهران به یزد آمدند احباء  
منشاد شوقا للقاء خدمت حضرتش استدعا نمودند که  
چند روزی بجهة تبلیغ امر الله و ملاقات احباء الله بمنشاد  
آیند حضرت ابن ابهر استدعاى احبای منشاد را قبول  
فرموده در ایام عید سعید رضوان همان سنه بمنشاد آمدند  
و ورود آنحضرت اسباب مزید شور و انجذاب و اشتعال نار

محبت احباب و علت بروز بغض و عداوت اغیار شد .  
 قوله تعالى و نزل من القران ما هو شفاء و رحمته  
 للمؤمنين ولا یزید الظالمین الا خسار انعم ما قال المولوی  
 الرومی ان خورد گردد همه نور احد و آن خورد گردد همه  
 بغض و حسد .

حضرت ابن ابهر چهارروز در منشاء توقف فرمودند و  
 در روز پنجم از راه قصبه تفت به بلده یزد مراجعت —  
 نمودند و بعد از چندروز از بلده یزد بسمت طهران  
 حرکت فرمودند .

مقارن این حال میرزا ابراهیم امام جمعه بلده یزد که  
 چندی در شهر اصفهان متوقف بود در عصر روز شنبه شانزدهم  
 ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک  
 هجری وارد یزد شد اهالی یزد در امام جمعه جمعی  
 شدند و از شور و اشتعال احباب و تاسیس مشرق الانکار  
 حکایت و شکایت نمودند غرور ریاست و نخوت فقاہت که  
 شیوه دیرینه علماء سوء است دامن گیر امام جمعه شد و  
 خلق را امر به قتل احباب نمود اشرار یزد و اربابان غرض  
 بفکر شورش و بلوا افتادند روز دوم ورود امام جمعه جمعی  
 از اشرار بدرگان جناب آقا محمد عطار ابن حاجی  
 عزیزخان جمع شدند و سنگ بدکان او ریختند و او را گرفته

نزد امام جمعه بردند و خواستند وی را بقتل رسانند ولی  
 بعضی از اغیار نظر بحسن سلوک و امانت و دیانت جناب  
 محمد مانع شدند و او را از دست اشرار رها کردند در روز  
 سیم ورود امام جمعه که روز شنبه هیجدهم شهر ربیع الاول  
 سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست یک بود حسن ابن  
 رسول که یکی از اشرار یزد بود سه ساعت بعد از طلوع  
 آفتاب در وسط بازار یزد جناب حاجی میرزای حلبی سا ز  
 را بضرب ساطور قصابی شهید کرد شاهزاده حسین میرزا  
 ملقب به جلال الدوله پسر شاهزاده مسعود میرزا ملقب به  
 ظل السلطان که در آن سنه حاکم یزد بود مطلع شده  
 گماشتگان خود را فرستاد و اشرار و شورشیان را از شورش  
 منع و آرام نمود و چون خبر شهادت جناب حاجی میرزا  
 بسمع مبارک احباء منشاء رسید بعد از تأثر و تحسّر مجلس  
 فاتحه ترتیب دادند و تمام احباب منشاء در آن مجلس  
 جمع شدند و بمزاداری و تلاوت آیات مشغول گردیدند  
 انعقاد مجلس فاتحه و عزاداری سبب مزید بغض و اشتعال  
 نارعداوت و بغضاء میفضین شد و بفکر بلوا و شورش و قتل  
 احباب افتادند و از کوشه و کنار احباب را تهدید بقتل  
 مینمودند .  
 احباب گفتگو و خیال اغیار را بحکومت بلد ابلاغ کردند .

حکومت ده نفر از سوارهای شاهسون را بسر کرد کسی عیسی خان سرتیب مامور نمود که بجهة حفظ احباب و منع از شورش و فساد اغیار به منشاد بیاید عیسی خان باده نفر سوار شاهسون به منشاد آمده در خانه محمد کلانتر ابن حاجی علی اکبر منشادی وارد شد و چهارروز در منشاد توقف نمود روز چهارم که روز جمعه بیست و نهم ماه ربیع الاول سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری بود مقارن غروب آفتاب يك نفر سوار از جانب حکومت وارد منشاد شد و کاغذی مهور بمهر حکومت بدست عیسی خان داد این عبد در آن مجلس حاضر بودم چون عیسی خان کاغذ را کشود و خواند مضطرب گردید از عیسی خان پرسیدم آیا در این کاغذ چه نوشته بود که سبب اضطراب شما شد ؟ اهدا " جواب نداد و دائما متحیر و متفکر بود چون هشت ساعت از شب گذشت عیسی خان از این عبد پرسید که اگر بخواهم از راه مهریجره بدون راهنما در همین — نیمه شب به یزد بروم ممکن است یانه جواب دادم که اگر در این شب تاریک بخواهید بروید مشکل است چرا که — شب تاریک است و راه سنگلاخ و شما هم هرگز از این راه عبور نکرده اید و لابد باید به همراه يك نفر بلد و راه نما بروید عیسی خان در آن ساعت يك نفر از اهل منشاد را

بهمراه خود برداشته با دو نفر از سوارها از سمت مهریجره روانه یزد شد در صبح همان شب که روز شنبه غره ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری بود سه ساعت بعد از طلوع آفتاب در خانه خود نشسته بودم که جناب شاطر حسن خباز و جناب آقاعلی اکبر پسران جناب متقاعد اقامیرزا ابراهیم خباز علیهم بهاء الله — سراسیمه و پریشان حال وارد شدند سبب حزن و پریشانی ایشان را پرسیدم فرمودند :

" امروز در منشاد شهرت دارد که اهل یزد شورش و بلوا کردند و چند نفر از احباب را شهید کردند پرسیدم این — خبر را که آورده گفتند از قراریکه ذکر میکنند این خبر را محمد صادق نعیم آبادی در منشاد شهرت داده جناب شاطر حسن فرمود من میروم و صدق و کذب این خبر را تحقیق میکنم جناب شاطر حسن و جناب آقاعلی اکبر هر دو از خانه این عبد بیرون رفتند جناب آقاعلی اکبر بدرگان خود و جناب شاطر حسن بجهة تحقیق رفت چون جناب شاطر حسن در قبرستان منشاد به محمد صادق نعیم آبادی — برخورد و از شورش و ضوضاء یزد و قتل احباب سؤال کرد محمد صادق غضبناک شده با چوبی که در دست داشت بر سر جناب شاطر حسن زد سر آنجناب شکسته خون بر سر و صورتش جاری شد

محمد صادق در همان قبرستان ایستاده و فریاد کرد که ای اهل منشاء جمع شوید جمع کثیری دور او جمع شدند محمد صادق آنان را از وضوء و شورش و شهادت احباب یزد مطلع ساخت و خلق را بشورش و فساد و قتل احباب ترغیب و تحریر نمود جناب شاطر حسن باسر شکسته و صورت خون آلود از نزد محمد صادق مراجعت نمود و واقعه فیما بین خود و محمد صادق را به برادر خود جناب آقا - علی اکبر و سایر احباب منشاء گفت احباب بعضی پنهان شدند . و بعضی بسمت کوه های منشاء فرار نمودند اهل منشاء قریب سیصد نفر در قبرستان منشاء دور محمد صادق جمع شده و قصد تاراج اموال و کشتن احبای الهی نمودند جناب حاجی علیمحمد که یکی از احباب منشاء و نسبت به اهل منشاء سمت ریاست داشت مطلع شده خود را با شرار رسانیده و شورشیان را از آشوب و فتنه بازداشت و سپس به خانه این عبد آمد و گفت حمد خدا را که آتش این فتنه خاموش شد چند دقیقه ای خلق آرام بودند که باز صدای شورش و غوغای اشرار بلند شد دوباره جناب حاجی علیمحمد از خانه این عبد بیرون رفت که شاید خلق را آرام کند هرچه کوشید توفیق نیافت و آتش فتنه بالا گرفت در آن اثنا جناب آقا غلام رضا ابن حاجی

علینقی در حین فرار به سید ابراهیم گله دار پسر سید ابول منشادی رسید .

سید ابراهیم مذکور قصد قتل جناب آقا غلامرضا نمود جناب آقا غلامرضا از جلو سید فرار نمود سید مراجعت کرد چون با شرار و شورشیان رسید عمداً و از راه مکر و خدعه خود را بروی زمین انداخت و چون مرده ای بی حرکت دراز کشید عیال و اولاد و کسان سید دور او جمع شدند و فریاد کردند که ای مردم مسلمانی تمام شده و بهائیان سید را کشتند مردم منشاء از اشرار و شورشیان و تماشائی قریب سیصد نفر سید را که خود را به مردن زده بود برداشتند و به خانه محمد کلانتر آوردند و فریاد کردند که بهائیان او را کشته اند محمد کلانتر شخصی نزد این عبد فرستاد که سیدی را بهائیان زده اند بقسمی که او را بی حال به خانه من آورده اند بیا و ببین که آیا او غش کرده یا مرده است . این عبد متوکلا علی الله و متوسلا الیه روانه خانه محمد کلانتر شدم چون در بین راه بشورشیان و اشرار برخورد م جمعی قصد کشتن این عبد کردند که يك نفر از اغیار ایشان را منع کرده و از دور این عبد دور نمود این عبد از جمعیت اشرار گذشته وارد خانه محمد کلانتر شدم فوراً نهضت سید ابراهیم مذکور را گرفتم و دیدم کسالتی عارضش

نشده و بخلق گفتم سید را کسی نزده و اذیتی نکرده بی  
سبب اسباب فتنه و فساد نشوید احدی کوش نداد و اشرار  
حالت سید را بهانه کرده فریاد زنان از خانه محمد کلانتر  
بیرون آمدند و بیست و هفت نفر از جمعیت اشرار به تحریک  
و اشاره جواد پسر حاجی محمد حسین شیرازی و بان محمد  
کلانتر جدا شدند این بیست و هفت نفر عبارت بودند  
از : محمد صادق نعیم ابادی - غلام رضا ابن حسین -  
سید محمد علی روضه خوان - علی اکبر ابن ابراهیم و غلام  
رضای طرزجانی - حاجی ابن میرزا علی - احمد جولا -  
و غلام حسین عاشق و جواد و حاجی و پسران غلامعلی  
نجار - علی عرب و محمد ابن رضا - عبدالعلی ابن احمد  
- و علی ابن حاجی علی اکبر برادر محمد کلانتر و حسینعلی  
ابن حاجی ابوالقاسم - مهدی و ابراهیم فرزندان ام لیلی  
و جعفر ابن غلام - و رضا و حسین - حسن فرزندان باقر  
- احمد ابن شهربانو - علی بیک ابن امیر بیک - احمد  
ابن حاجی غلام - علی ابن عسکر ملقب به علی ترکاو -  
میرزا احمد ابن محمد حسین دهان - علی ابن باقر  
ابن ابول .  
این عده عربده کنان با اسلحه قریب يك ساعت قبل از  
ظهر یکمرتبه بسمت مزرعه خواجه حسن که یکی از مزارع

منشاد است حرکت کردند

چون اشرار وارد مزرعه شدند جناب ملا علی اکبر  
برادر حضرت رضی الروح روحی لمرقه المقدسه فدادر  
همین مزرعه و مزرعه بن رنگ در زمینی که مشهور است  
باراضی سنغری مشغول زراعت بود چون اشرار بجناب -  
ملا علی اکبر رسیدند اولاً حاجی ولد غلامعلی نجار  
سنگی بجناب آن جناب انداخت آن سنگ بر سر جناب -  
ملا علی اکبر آمده سر آنحضرت شکست و خون بر صورت  
و محاسن شریفش جاری شد بعد از ضربت سنگ جعفر ابن  
غلام با چوبی که در دست داشت بر سر آن جناب زد -  
جناب ملا علی اکبر از ضربت سنگ و چوب بروی زمین افتاد  
علیه محمد پسر زاده جناب ملا علی اکبر که طفلی ده ساله  
بود خود را بروی بدن جد خود انداخت بطوریکه اشرار  
قصد کشتن آن طفل کردند که شخصی از اغیار مانع شده او  
را رها کرد اشرار دور جناب ملا علی اکبر را گرفتند و با  
ضربات کارد و سنگ و چوب آنحضرت را شهید کردند و نفر  
از اغیار جسد مطهرش را همان محل دفن کردند اما بعد  
از چند روز جسد حضرتش را از محل قتل گاه بیرون آورده  
در خانه مسکونی و ملکی خود جناب ملا علی اکبر در محله  
میرزاها از محلات منشاد واقع است دفن کردند سن جناب  
ملا علی اکبر در یوم

شهادت هفتاد سال بود .

چون اشرار و قاتلین از قتل جناب ملا علی اکبر فارغ شدند بلافاصله و در همان مزرعه به خانه جناب محمد اسمعیل خباز ابن مرحوم میرزا ابراهیم خباز ریختند و دست بتاراج اموال زدند چون جناب آقا محمد اسمعیل در قسمت فوقانی عمارت بود اشرار به آن قسمت رفته بدن مبارکش را با کارد مجروح کرده از بالای عمارت به زیر انداختند و سپس با کارد و سنگ و چوب آن پاکباخته را شهید کردند چون ذبیح الله بقربانگاه عشق

کرد جان و سرفدای شاه عشق

گفت نك جان را ذبیح آسادهم

از تمینهای هستی وارهم

و بعد از شهادت جسد مبارکش را در همان مزرعه خواجه محسن در کنار سنگ بزرگی در کنار جاده جنب ملک متصرفی خود جناب آقا محمد اسمعیل دفن کردند و الا ن در همان مکان مدفون است سن مبارک جناب آقا محمد اسمعیل در یوم شهادت شصت و هفت سال بود .

اشرار و شورشیان بعد از فراغ از قتل آنجناب از مزرعه خواجه محسن مراجعت کردند و به منشاد آمدند و به اشرار قریب سیصد نفر از تماشاچی و غیرهم چه از اهل منشاد و

چه از محال دیگر ملحق شدند و سمت خانه جناب استاد حسین ارسی روز یکی از احباب یزد که در آن هنگامه ضوضاء در منشاد بود روان شدند چون اشرار وارد خانه شدند جناب استاد حسین به بالای بام خانه رفت محمد صادق نعیم آبادی قصد جناب استاد حسین نمود آن جناب را تعقیب کرد جناب استاد حسین با شفره کفافی که در دست داشت زخمی بر سر محمد صادق زد و محمد صادق از بام خانه به زیر آمد یکی از اشرار حاجی محمد نام از راه درخت توت به بالای بام خانه رفت و آنحضرت را دستگیر نمود چند نفر دیگر از اشرار هم بهام خانه رفتند و آنجناب را از بالای بام خانه به زیر انداختند و هنگام ظهر او را با سنگ و چوب شهید کردند و رقه موقنه امه الله مادر جناب استاد حسین علیها بهاء الله خود را بروی جسد مطهر فرزند انداخت اشرار سنگ بر بدن آن زن مؤمنه زدند به قسمیکه بعد از شهادت فرزند بزرگوار مریض شد و پس از بیست روز از دنیا رفت و بعد از شهادت بدن مبارک جناب استاد حسین را از محل قتل گاه برداشتند و در خلف باغ شرف در کنار رودخانه شاه میری مقابل پل رودخانه در کنار شارع عام در پای درخت های توت مشهور به توت های خواجه رحیمی دفن کردند و الا ن نیز در آن مکان مدفون است

سن مبارك جناب استاد حسين در يوم شهادت پنجا سال  
بود و مادر جناب استاد حسين نيز در قبرستان منشاء مدفون  
است سن آن زن مؤمنه در يوم وفاتش هفتاد سال بود .

پس از شهادت جناب استاد حسين تمام اشرار و قاتلين  
بسمت محله كرچنار كه يكي از محلات منشاء است روانه  
شدند و يك ساعت بعد از ظهر وارد آن محله شدند سه نفر  
از احباب يكي جناب حسين ابن محمد كاظم و يكي جناب  
آقا غلامعلي ابن حسن ابن حاجي علينقي كه در آن محله  
آقارمضان ابن جواد ابن حاجي علينقي كه در آن محله  
بودند بكوه جنوبي منشاء مشهور بكوه پشت باغ نو و كوه  
مزرعه عباس رفتند اشرار و قاتلين آن سه نفر را تعقيب  
کردند .

علي برادر محمد كلانتر يك تير به سوي جناب آقا حسين  
رها کرده بر بدن مبارك آنحضرت زده جناب آقا حسين  
را از پاي در آورد باقي اشرار نيز آن بدن مبارك را  
تير باران کردند و بدين طريق شهيدش نمودند

بعد از شهادت آن بدن شريف راسنگ باران کردند  
و آنگاه جسد مطهر را برداشته در همان محله كرچنار در  
خانه مسكوني خود جناب آقا حسين دفن کردند و الا ن  
آن بدن اطهر در آن خانه مدفون است .

سن مبارك جناب آقا حسين در يوم شهادت شصت و پنج  
سال بود .

بعد از شهادت جناب آقا حسين در همان ساعت و در  
همان مكان قاتلين جناب آقا غلامعلي رسيدند يك نفر  
از اشرار عبدالمعلي نام تيري بر بدن شريف جناب آقا غلامعلي  
زد آن جوان هر زمين افتاد باقي اشرار آن بدن مطهر را  
بضرب سنگ و چوب مضروب نموده آن جوان مظلوم را بدین  
نحو شهيد کردند و بعد از شهادت جناب آقا غلامعلي  
اشرار جناب آقارمضان را كه در همان كوه و در همان مكان  
در زير سنگي پنهان بود يافتند و اطرافش را گرفته سنگ  
را بروي بدن مباركش انداختند و او را بدین نوع شهيد کردند .  
جسد جناب آقارمضان را در همان كوه قريب هزار زرع كه  
از دامنه كوه بالا ميرود در همان محل قتل گاه دفن کردند  
سن مبارك جناب رمضان در يوم شهادت بيست و دو سال  
بود بدن شريف جناب آقا غلامعلي را نيز در همان كوه کمی  
بالا تر از مدفون جناب آقا رمضان دفن کردند و سن مبارك  
جناب آقا غلامعلي در يوم شهادت هيچده سال بود والا ن  
آن دو بدن مطهر در آن كوه مدفونند .  
تا غروب آفتاب اشرار در آن كوه بودند در وقت غروب  
آفتاب از كوه سرازير شدند و اطراف منشاء گردش کردند

و در جستجوی احباب بودند در آن وقت به محله محمد آباد از محلات منشاء رسیدند اشرار در حین جستجو به جناب سید میرزا ابن سید احمد که از خوف اشرار در دامنه کوه شمالی منشاء مشهور بکوه مراد علی در پای دیواری خوابیده بود برخوردند و نفر از اشرار غلام علی پسر حاجی محمد و غلام حسین پسر میرزا علیرضا سنگ بزرگی را — برداشتند و در همان حالی که جناب آقا سید میرزا در خواب بود بر سر آن جناب زدند به قسمی که آنحضرت از ضربت آن سنگ شهید شد بعد از شهادت آن بدن مطهر را در همان محله محمد آباد در باغ ملکی خود جناب سید میرزا آوردند و دفن کردند و الا ن نیز در همان باغ مدفون است . سن مبارک جناب سید میرزا در یوم شهادت هفتاد و پنج سال — بود باری در آنروز اول ضوضا از يك ساعت قبل از اول ظهر تا غروب آفتاب هفت نفر از احباب الهی علیهم بهاء الله الا بهی را بهمین نحو شهید کردند و در آنروز در منشاء صدائی شنیده نمیشد جز صدای هلهله و غوغای خلق و صدای شلیک تفنگ خدا میداند که در آنروز برایین عید چه گذشت گاهی خبر قتل احباب را میآوردند گاهی اغیار طعنه میزدند گاهی که بیک دیگر میرسیدند مبارک باد میگفتند، گاهی نیز این عید را تهدید بقتل مینمودند .

و چاره نداشتم جز دیدن و شنیدن و صبر کردن  
نه دست آنکه با گردون ستیزم

نه پای آنکه از دوران گریزم  
یا الیتنی مت قبل ذلك الیوم و مارایت هذه المصیبة العظمی و الرزیه الکبری الا لعنة الله علی القوم الظالمین .  
روز یکشنبه که روز دوم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —  
یکهزار و سیصد و بیست یک هجری بود در خانه جناب حاجی علیمحمد بودم علی الطلوع از خانه حاج مزبور بیرون آمدم دیدم ده نفر از تفنگ چیان خبری و زردنکی و چارراهی وارد شدند :

غلام حسین خبری با سه پسرش احمد خان و رضاقلی و حسن خان با خیرالله چارراهی و حاجی ولد قربانعلی خبری و غلام رضای زردنکی و محمد ابن حسین چارراهی و حسن شاه رضا و اسکندر چارراهی از يك نفر از اهل منشاء پرسیدم این تفنگ چیان برای چه بمنشاء آمده اند جواب داد که خبر ضوضا یزد و منشاء را شنیده اند و بقصد ریختن خون احباب و نهب و غارت اموال این مظلومان بمنشاء آمده اند چون خبر ورود این ده نفر بهکوش اشرار و شورشیان منشاء رسید جمع شدند و با این ده نفر تفنگ جی همدست و همراه آنگاه به خانه های احباب

ریختند ابتدا خانه و دکان جناب شاطر حسن و جناب آقاعلی اکبر را غارت کردند حتی درخت های انگور خانه جناب آقاعلی اکبر را قطع کردند عمارت و دکان را آتش زدند بعد از غارت اموال و سوختن خانه و دکان دوشاعت قبل از ظهر به در خانه جناب محمد باقر ابن حسن ابن صالح یکی از احباب یزد که در آن اوقات در منشاء بود وارد شدند جناب ملا محمد ابن مندر کار منشادی نیز در قسمت فوقانی خانه پنهان بود سه نفر از اغیار منشاء به اسمی حاجی حسین و علی اکبر و حاجی حسینعلی ابن حاجی علی اکبر وارد عمارت شدند و جناب ملا محمد را دیدند حاجی حسینعلی به آن دو نفر از اغیار گفت جناب ملا محمد حق تعلیم و سمت استادی بر من دارد خواهش میکنم که او را نادیده بگیرید و از کشتن وی صرف نظر نمائید آنان قبول نکردند جناب ملا محمد را گرفته از بالای عمارت خانه به زیر آوردند و اشرار را خبر کردند اشرار و تفنگ چپان دور جناب ملا محمد را گرفتند غلام رضا زردنکی که یکی از همراهان تفنگ چپان خبری بود تیری بر سینه جناب ملا محمد زد بعد علی اکبر تیری دیگر بر بدن آنجناب زده با بقیه اشرار و تفنگ چپان نیز حضرتش را تیر باران کردند و سنگ و چوب بر بدن مبارکش زدند و بعد از شهادت ربهسان

بهپایش بسته و آن بدن مطهر را بروی زمین کشیده در پشت خانه جناب آقاعلی اکبر در سنکستان مقابل خانه شاهسونی انداختند .  
 زین العابدین عطار و حسنعلی پسر زین العابدین ساکنان مزرعه راحت آباد نفت فرستادند و علی عرب آن را بر بدن شریف آنحضرت ریخته آتش زدند و ضمن سوزاندن آنقدر سنگ بر آن جسد مطهر زدند که جسد در زیر سنگها پنهان شد سپس اشرار و قاتلین آب بر بدن شریف ریختند و رفتند هنگام شب استاد نقی پسر جناب ملا محمد و جناب حاجی علی محمد آن جسد شریف را برداشته در زمینی که مشهور است به زمین سر مور و ملک خود جناب ملا محمد بود دفن کردند و الان آن بدن مبارک در آن مکان مدفون است .  
 سن مبارک جناب ملا محمد در یوم شهادت پنجاه و هشت سال بود .  
 چون در روز اول ضوضاء منشاء جناب شاطر حسن خباز و جناب آقاعلی اکبر و جناب اسد الله فرزندان مرحوم میرزا ابراهیم خباز و جناب آقا حسنعلی و جناب جواد و جناب آقاسید تقی و جناب آقاسید باقر و جناب سید حسین و فرزندان مرحوم آقاسید احمد و جناب آقاسید محمد پسر

جناب سید تقی و جناب آقا میرزا محمد هدی و جناب  
عبد الوهاب و جناب عبد الرسول و جناب آقا محمد ابن مهدی  
از خوف اشرار بکوه شرقی منشاء که واقع است در پشت  
مزرعه ترکها پناه برده بودند در لیلہ سیم ضوضاء که لیلہ  
دوشنبه سیم ماه ربیع الثانی یک هزار و سیصد و بیست و یک  
هجری رجبعلی نام از اهل منشاء که کراراً در مجالس احباب  
حاضر بود و اظهار حب و ایمان مینمود بان کوه نزد احباب  
رفت احباب چون رجبعلی را دیدند از شهادت هر یک  
از شهداء و غارت اموال و جوش و خروش اشرار و چگونگی حال  
عیال و اولاد خود استفسار فرمودند رجبعلی کیفیت واقعه  
ضوضاء و شهادت شهداء را بسمع احباب متواری رسانید  
احباب پرسیدند بعد از این خیال اغیار چیست و اشرار با ما  
چه معامله خواهند کرد رجبعلی جواب داد که امروز جمعی  
از تفنگ چیان خبری وارد منشاء شدند و اشرار منشاء خیال  
دارند جمعی دیگر از اشرار قصبه تفت و مهریجر را طلبیده  
با خود یارو همدست کنند و فردا صبح قریب سیصد نفر بلکه  
چهار صد نفر اطراف این کوه را بگیرند و نگذارند احدی از شماها  
بد روید و تمام را دستگیر و مقتول سازند چون احباب نظر  
بصد اقت و ایمان خود رجبعلی را مومن میدانستند و حال آنکه  
ابد را یحدهایمان بمشام او نرسید بود چون احباب قول او را راست

پنداشته و سخنانش را باور کردند مضطرب شده در همان  
نیمه شب از بالای آن کوه بزیور آمدند و هر یک بسمتی  
متفرق شدند در وقت فرود آمدن از آن کوه در آن نیمه  
شب تاریک جناب آقاعلی اکبر به زمین افتاده پای مبارکش  
شکست .

لمورخه — نشانم کوی یاربی نشان را

چوپایم از طلب افتاد دادند

وسنگی هم بهای جناب شاطر حسن خورده پای مبارکش  
مجروح شد و آن دو برادر در آن کوه ماندند بعد از اخافه  
و تفرق نمودن احباب در همان نیمه شب رجبعلی به نزد  
محمد کلانتر آمد و شرح حال و تفرقه احباب و شکستن پای  
آقاعلی اکبر و ماندن آن دو برادر را تماماً به او گفت در صبح  
روز سیم ضوضاء که روز دوشنبه و سیم شهر ربیع الثانی سنه  
۱۳۲۱ — یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری بود محمد  
کلانتر تفنگ چیان خبری و اشرار منشاء و چند نفر از اشرار  
تفت و یزد را با دو نفر از اعراب فارس که در آنروز در منشاء  
بودند جمع و روانه کوه کرد و امر بقتل آن دو برادر را داد  
علاوه از شورشیان و آشوب طلبان منشاء جمع کثیری  
تماشائی از کوچک و بزرگ از اهل منشاء و غیرهم همراه  
آن جمعیت به راه افتادند هنگام طلوع آفتاب جناب

شاطر حسن از بالای کوه به زیر آمد که قدری آب برای برادر بزرگوارش آقاعلی اکبر بهر اشارت لب چشمه آب که قریب دو هزار زرع بالای مزرعه حجت آباد موسوم بمزرعه کهکم بزرگ است در پای درخت های بید جناب شاطر حسن رسیدند و دور آن جناب را گرفتند و پرسیدند برادر علی اکبر در کجا است جناب شاطر حسن فرمود که در شب گذشته در وقت فرود آمدن از این کوه پام از ضربت سنگ مجروح شده و خون زیادی از پام جاری شده است شما بر اثر خون پای من بروید به برادرم علی اکبر میرسید جمعی از اشار جناب شاطر حسن را در همان لب چشمه آب نگاه داشتند و چند نفر بر اثر خون پای شاطر حسن به بالای کوه رفتند تا به جناب آقاعلی اکبر رسیدند در حالیکه پای مبارکش شکسته و با حالت ضعف بروی زمین افتاده بود و قدرت حرکت نداشت چون اشار جناب آقاعلی اکبر رسیدند اول محمد ربیع داماد کلانتر تیری به بدن مبارکش زد و بعد رضا نامی شکاری از اهل قریه بنادک سادات تیری دیگر بر بدن آنجناب زد باقی اشار بدن مبارک جناب آقاعلی اکبر را تیر باران و آنحضرت را شهید کردند بعد از شهادت آن جسد مطهر را در بالای آن — کوه گذارده از کوه سرازیر شدند و جناب شاطر حسن

رسیدند جناب شاطر حسن قدری نبات همراه داشت نباتها را میان اشار و قاتلین قسمت کرد و لباسهای خود را نیز از بدن مبارک بیرون آورده هر پارچه از آنها را یکی از اشار بخشید .

لمورخه — گشت عریان از لباس هست و بود

سوی قره بان گاه آنکه رو نمود

بعد از بخشیدن لباسهای خود رو به اشار نمود ه طلب

يك جرعه آب فرمود اشار بان حضرت گفتند خودت هر لب

چشمه و آب بخور جناب شاطر حسن فرمود که اگر چه میدانم

مرا مهلت خوردن آب هم نمیدهید رضایقضاء الله و تسلیما

لا مره .

خواجه حافظ — گرتیغ بارد در کوی آن ماه

گردن نهادیم الحکم لله

و روانه شد جناب شاطر حسن از پیش و اشار از عقب

چون جناب شاطر حسن چند قدم از اشار دور شد هفده

نفر از تفنگ چپان خبری و اعراب فارس و اشار منشا بدن

مبارکش را تیر باران کردند جناب شاطر حسن بروی زمین

افتاد دفعه ثانی آن هفده نفر قاتلین آن بدن شریف را

تیر باران کردند تا سه دفعه جسد مطهرش را هدف

پنجاه و يك تیر از رصاص مرشوش نمودند و بعد از شهادت

بدن شریف جناب آقا علی اکبر را بدون کفن و دفن در بالای آن کوه گذاردند و جسد جناب شاطر حسن را در دامنه کوه در لب همان چشمه آب بروی زمین انداختند و هنگام شب جسد جناب شاطر حسن را احباب برداشته به منشاء آوردند و در صندوق گذارده در حجره از حجرات خانه مسکونی خود جناب شاطر حسن به امانت گذارده و چهار ماه بعد از شهادت جسد او را در همان مزرعه حجت آباد سمت شرقی استخر مشهور بمزرعه کهکم بزرگ دفن کردند .

و چهل روز بعد از شهادت جناب آقا علی اکبر نه نفر از احباب منشاء جناب آقا علی اکبر ابن محمد خواهر زاد جناب آقا علی اکبر شهید و جناب آقا جواد ابن ملا بابائی شهید و جناب آقا علی اکبر فرزند جناب حاجی علیمحمد و آقا علی محمد ابن جناب آقا میرزا محمد شهید و آقا حیدر ابن تقی و آقا میرزا علی مقنی و آقا غلامحسین ابن حاجی جعفر و آقا میرزا علی اکبر ابن حسین ابن حاجی نصرالله و آقا عبد الوهاب مخفیانسه هنگام شب به بالای کوه رفتند و جسد شریفش را در صندوق گذارده به منشاء آوردند و در خانه مسکونی خود جناب آقا علی اکبر دفن کردند و الا ن مدفن جناب شاطر حسن در همان مزرعه حجت آباد مشهور به مزرعه کهکم بزرگ و مدفن جناب آقا علی اکبر در منشاء در خانه مسکونی خود آن جناب

موجود است .

سن جناب آقا علی اکبر در یوم شهادت پنجاه و شش سال بود و سن شریف جناب شاطر حسن شصت سال . روز سه شنبه چهارم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری بود که اشرار از محل اختفای جناب آقا علی اکبر ابن حسن ابن حاجی رجب در خانه غلام رضا نام مشهور به غلام زاغ داماد خود جناب آقا علی اکبر <sup>مطلع</sup> شدند و جمعی از اشرار به آن خانه ریختند و او را گرفته از خانه بیرون آوردند ابتدا غلام رضا پسر حسین تیری بر بدن جناب آقا علی اکبر زد بعد حسین علی پسر حاجی محمد با چوبی که در دست داشت محکم بر سر او کوبید آقا علی اکبر از پای در آمده بروی زمین افتاد باقی اشرار بدن شریفش را تیر باران کردند و آنقدر سنگ و چوب بر او زدند تا شهید شد بعد از شهادت جسدش را از بالای پل رودخانه به میان رودخانه انداختند تا شب آن شهید در میان رودخانه افتاده بود در شب احباب جسد را از میان رودخانه برداشتند و در باغ ملکی خود جناب آقا علی اکبر که واقع است در محله عرب از محلات منشاء دفن کردند و الا ن نیز در همان مکان مدفون است سن جناب آقا علی اکبر در یوم شهادت پنجاه سال بود و شهادتش يك ساعت قبل از -

ظهر بود .

در روز چهارشنبه پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ -  
یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری اشرار از مخفیگاه جناب  
آقامیرزا حسین ابن صادق ابن حاجی محمد علی در کوه  
شمالی منشاء مشهور بکوه مرغستان و کوه مراد علی مطلع شدند  
وقت ظهر و نفر از اشرار یکی جواد ابن غلام علی نجار منشادی  
دیگری زین العابدین ابن علی اکبر از اهل یزد بآن گوه  
رفتند و جناب آقامیرزا حسین را دستگیر کردند و بمنشاء  
آوردند و جناب میرزا حسین را به خانه محمد ربیع آوردند  
جناب آقامیرزا حسین از اشرار طلب جرعه ای آب فرمود  
محمد صادق نعیم آبادی کاردی را از کمر کشیده و گفت  
آب برای تو آب نوك این کار است و آن کار را بر سینه آن  
جناب زد و رو باهل منشاء کرده گفت ایها الناس من بها  
خود عهد کرده بودم که خون این طایفه با بی راه خورم حال  
شاهد باشید که من بم عهد خود وفا کردم و خونهای راکه  
به کار آلوده بود بخورد و اشاره به اشرار کرد که جناب  
آقامیرزا حسین را تیرباران کنند اشرار ناگاه او را تیرباران  
کردند آقامیرزا حسین بروی زمین افتاد اکبر پسر احمد و  
جواد پسر غلام علی نجار و حسین علی پسر حاجی محمد  
و اکبر پسر ابراهیم و جمعی دیگر از اشرار در آن شهید

جمع شدند و آن جسم شریف را سنگ باران کردند و ساعت  
قبل از ظهر آن مظلوم را بدین نحو شهید کردند بعد از  
شهادت ریسمان بپای میارکش بسته و بروی زمین کشیده به  
در خانه شاهسونی آوردند در شب عیال آنحضرت جسد را  
برداشته در باغ کمالی ملك خود جناب آقامیرزا حسین در جلو  
عمارت دفن کرد که اکنون موجود است سن جناب آقامیرزا  
حسین در یوم شهادت شصت سال بود در همان یوم  
شهادت آقامیرزا حسین محمد کلانتر چند نفر از اشرار را —  
فرستاد و آقا یدالله فرزند جناب آقامیرزا حسین را گرفتند  
و به خانه محمد کلانتر آوردند در خانه کلانتر خواستند آن طفل  
را که بیش از دوازده سال نداشت شهید کنند این عید در آن  
مجلس حاضر بودم به محمد کلانتر گفتم این طفل است و تکلیف  
از او مرتفع است بگو دست از کشتن این طفل بردارند باز  
اشرار قصد کشتن آن طفل را نمودند این عید محضر  
استخلاص آن طفل به محمد گفتم اگر صلاح تو باشد مبلغی  
از مادر این طفل بگیر و او را رها کن چون این حرف را از  
من شنید زوجه جناب آقامیرزا حسین یعنی مادر آن طفل را  
احضار کرد از او مبلغی گرفت و طفل را رها کرد .

در همان روز چهارشنبه که روز پنجم ماه ربیع الثانی سنه  
۱۳۲۱ هجری بود اشرار چون از قتل جناب آقامیرزا حسین

فارغ شدند سه ساعت قبل از غروب آفتاب به محله کوژ که  
 بین منشار و کاوا فشار واقع است رفتند .  
 جناب آقا علی محمد ابن جناب حاجی حسین ابن حاجی علی  
 اکبر ترك از خوف اشرار در خانه حسین ابن حسن ابن پناه  
 علی پنهان بود چهار نفر اشرار با سامی حسنعلی پسر  
 حاجی محمد و جواد پسر محمد هادی و علی اکبر پسر ابراهیم  
 و علی اکبر پسر حاجی حسین با جمعی دیگر از اشرار جناب  
 آقا علی محمد را گرفته از خانه بیرون آوردند و در منشار پدر  
 دکان میرزا ولد استاد جعفر صباغ آوردند و ابتدا علی اکبر  
 ابن حاجی حسین تیری بر سر او زد آقا علی محمد بروی زمین  
 افتاد اشرار او را سنگ باران نمودند و در حین جان دادن  
 که هنوز رمقی در بدن داشت بمانع علی پسر غلام رضامشتی  
 خاک برداشته بر دهن او ریخت و چند لکد برسینه اش او  
 را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت ریسمان بهایش  
 بستند و بروی زمین کشیده بدرخانه جناب شاطر حسن  
 شهید انداختند در شب يك نفر از احباب جسد او را برداشته  
 در خانه جناب شاطر حسن در پائین باغ سمت شمالی باغ  
 پهلوی دیوار دفن کرد و الان در آن مکان مدفون است  
 سن جناب آقا علی محمد در یوم شهادت چهل و پنج سال  
 بود .

روز پنجم ششم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یک هزار و  
 سیصد و بیست و يك هجری قمری دوساعت قبل از ظهر که  
 ورقه موقنه امة الله خدیجه سلطان بنت حاجی رجب مادر  
 جناب آقا غلامرضای شهید ابن حاجی علینقی در خانه خود  
 نشسته بود غلام رضا پسر حسین و علی پسر حاجی اکبر و  
 احمد پسر حاجی غلام و غلامرضای طزرجانی به خانه آن  
 زن مؤمنه ریختند و او را از خانه بیرون آوردند و به نزد  
 محمد کلانتر بردند و اجازه قتل آن زن را خواستند محمد  
 کلانتر گفت او را ببرید اشرار قصد محمد را دانستند که بقتل  
 آن زن راضی است اشرار او را به وسط قریه منشار آوردند  
 و به بالای بام تکیه بردند و از بالای بام تکیه منشار بزیر  
 انداختند زنهای منشار بعد از شهادت چادر و مقنعه  
 او را بردند و مرد و زن دور بدن مطهره آن زن را گرفتند  
 و بدنش را سنگ باران کردند و بعد از شهادت در خانه  
 مسکونی خود آن زن مؤمنه که در محله کرمی از محلات منشار  
 واقع است دفن کردند و اکنون در همان محل موجود است  
 سن خدیجه سلطان در یوم شهادت شصت و پنج سال بود .  
 روز جمعه که روز هفتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —  
 یک هزار و سیصد و بیست و يك هجری قمری بود و جناب آقا  
 سید جواد ابن جناب آقا سید تقی علیهما بهاء الله از خوف

اشرار در خانه خود پنهان بود غلامرضا پسر حسین مطلع شده به آن خانه رفت جناب آقاسید جواد را از خانه بیرون آورد سه نفر از دختران جناب آقاسید جواد یکی نه ساله و دیگری هفت ساله و سومی پنجساله دامن غلامرضا را گرفتند و التماس کنان می گفتند که ماسه نفر را بکش و دست از پدر ما بردار و از کشتنش در گذر اما آن شقی هرچه آن اطفال مظلومه عجز و التماس کردند قبول نکرد اطفال گریه کنان و التماس کنان گاهی دامن غلامرضا را میگرفتند و زمانی دور پدر میگرددیدند آخر الامر غلامرضا آن اطفال را به ضرب سیلی و چوب از اطراف پدر دور کرد و در همان حین جمعی دیگر از اشرار رسیدند و جناب آقاسید جواد را گرفته دستهایش را از پشت بسته با سر و پای برهنه بدر خانه محمد کلانتر آوردند .

مرا بحالت مستی نگر که تا بینی

جهان و هرچه در او هست دستگاه من است

در آنروز این عبد در خانه محمد کلانتر بودم که اشرار جناب آقاسید جواد را به خانه محمد کلانتر آوردند جناب آقاسید جواد در نهایت بهداشت متبسم بودند و ابدان با احدی تلگیم نمیفرمودند .

مولوی الرومی — عاشقان را درد هست و ناله نیست

بادل و دلدارشان دلاله نیست

خاموشند و نعره تکبیرشان

میرسد تا عرش تخت یارشان  
محمد کلانتر به بالای بام خانه آمد اشرار به کلانتر گفتند سید را آوریم با او چه بکنیم محمد به اشرار گفت چرا سید را نزد من آوردید و اشاره کرد او را ببرید و بقتل برسانید اشرار جناب آقاسید جواد را به میدان نخل منشا بردند ابتدا جواد پسر غلامعلی نجارتیری بر سر آن جناب زد — بقسمیکه استخوان سر از هم شکافت و بروی زمین افتاد بعد غلامرضا پسر حسین و علی اکبر پسر حاجی حسین و غلامرضای طرزجانی و چند نفر دیگر از اشرار آن سید شریف را تیرباران نمودند .

مردم دور جسد جمع شده آن را سنگباران می کردند يك ساعت قبل از ظهر آن مظلوم بدین طریق شهید شد بعد از شهادت جسد سید را برداشته در پشت خانه شاهسونی به چاهی که برای سوزانیدن ذغال حفر کرده بودند انداختند و الان آن بدن مطهر در همان چاه مدفون است .

سن مبارك جناب آقاسید جواد در یوم شهادت چهل سال بود .

شنبه هشتم ماه ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یک هزار و سیصد و بیست و يك هجری جناب آقا محمد علی ابن حاجی نصرالله

در مزرعه رحیم که یکی از محلات منشا است در خانه جناب آقامیرزا احمد برادرزاده خود پنهان بود شش نفر از اشرار غلام رضا پسر حسین و میرزا علی اکبر و میرزا جواد و فرزندان رضا و سید محمد علی روضه خوان و سید حسین پسر سید ابراهیم و محمد پسر رضا با جمعی دیگر از شورشیان جناب آقا محمد علی را دستگیر کرده از خانه بیرون آوردند و از در همان خانه طناب بگردنش پیچیدند و یکسر طناب را محمد پسر رضا گرفت و سر دیگر را غلام رضا پسر حسین و هریک طناب را بقوت تمام کشیدند و دو ساعت قبل از غروب آفتاب آن مظلوم را شهید کردند .

لمورخه - گردن آن عاشق کامل عیار

شد اسیر طره مشکین پیار

و بعد از شهادت اشرار در حالیکه سنگ و چوب بر بدن آن جناب می زدند از آن مکان دور شدند در شب احباب بدن آن مظلوم را برداشته در محله عرب که یکی از محلات منشا است برده در باغ ملکی خود جناب آقا محمد علی دفن کردند و اکنون نیز موجود است سن جناب آقا محمد علی در یوم شهادت پنجاه سال بود .

یکشنبه نهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ جناب آقا غلام رضا ابن حاجی علینقی در خانه سید رضا ابن میرزا

جمال پنهان بود سید حسین پسر سید علیرضا مطلع شده چهار نفر از اشرار محمد صادق نعیم آبادی و میرزا رضا پسر حاجی سید میرزا امام جماعت منشا و سید حسین پسر حاجی سید محمود و سید ابراهیم پسر سید علیرضا را خبر کرد با جمعی دیگر اشرار اطراف خانه را گرفتند و جناب آقا غلام رضا را از خانه بیرون آوردند و دستهایش را بعقب بسته به محلی که مشهور به پشت باغ است آوردند ابتدا سید حسین پسر حاجی سید محمود و سید ابراهیم پسر سید علیرضا هریک تیری بر بدنش زدند و آن جناب را از پای در آوردند بعد اشرار سنگ و چوب بر بدن شریفش زدند و سه ساعت بعد از طلوع آفتاب او را بدین نحو شهید کردند و جسدش را در همان مکان به چاه انداختند و بعد از دو ماه احباب جسد جناب آقا غلام رضا را از آن چاه بیرون آوردند و در خانه مسکونی آنجناب به کنار جسد خدیجه سلطان مادرش دفن کردند و الان مدفن مادر و فرزند هر دو در آن خانه در محله کرمی از محله های منشا مدفون است .

سن جناب آقا غلام رضا در یوم شهادت چهل سال بود . پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ یکم هزار و سیصد و بیست و یک هجری جناب آقا اسد الله نجل جلیل

مرحوم میرزا ابراهیم خباز برادر جناب شاطر حسن و آقا علی اکبر شهید در هنگام شورش و بلوا در منشاء پنهان بود در شب پنجشنبه مزبور عزم رفتن بسوی یزد فرمود سید علی پسر حاجی سید احمد منشادی را به همراه خود برداشته از راه دره باتفاق یکدیگر پیاده روانه شدند در بین راه در پای گردنه مشهور به گدار زارودر وقت طلوع آفتاب روز مزبور که روز پنجشنبه سیزدهم شهر ربیع الثانی بود چند نفر از اهل مهریجره جناب آقا اسدالله را دیدند و در جناب آقا اسدالله را گرفتند و آن جناب را با سید علی اکبر دستگیر کردند و بمزرعه ابراهیم آباد مشهور بمزرعه حاجیها که در پای همان گدار زارو واقع است آوردند اهل مزرعه از حال جناب آقا اسدالله و سید علی استفسار نمودند چون سید علی از اغیار بود او را رها کردند و جناب آقا اسدالله را نگاه داشتند اهل مزرعه شرح گرفتاری جناب آقا اسدالله را به میرزا ابراهیم امام جمعه یزد که در آن اوقات در قریه طزر جان بود نوشتند قاصد نوشته را برداشته روانه طزر جان شد چون قاصد بطزر جان رسید حاجی میرزا محمد علی طزر جانی ملقب بحاجی قبله از این امر مطلع شده قاصد را طلبید و نوشته را از قاصد گرفت و بدون اطلاع امام جمعه شش نفر از اشرار تفت را که در

طزر جان بودند به اسامی عبد الخالق و سید مهدی مشهور بشمرو حاجی سید علی اکبر سیاه و اکبر پسر ابراهیم زارع و عبد الوهاب و سید حسین عرب طلبیده شرح حال و گرفتاری جناب آقا اسدالله را به آنان گفت و آنان بمزرعه ابراهیم آباد روانه و امر به قتل آنجناب نمود اشرار چون وارد مزرعه شدند جناب آقا اسدالله را به بالای بام خانه سید محمد نام از اهل آن مزرعه بردند و بعد از سؤال و جواب اول سید حسین عرب يك زخم کارد بر بدن آنجناب زد و بعد اشرار در همان بالای بام خانه بدنش را تیر باران نمودند و در حال احتضار او را از بالای بام خانه در شارع عام انداختند .

و سه ساعت بعد از ظهر جناب آقا اسدالله را بدین نحو شهید کردند در آنروز ده نفر از اشرار منشاد به اسامی غلامرضا پسر حسین و علی اکبر پسر ابراهیم و محمد پسر رضا و غلام حسین عاشق و میرزا پسر استاد جعفر صباغ و حسنعلی پسر حاجی محمد و جواد و حاجی پسران — غلامعلی نجار و مهدی پسر ام لیلی و سید یحیی پسر میرزا ابراهیم بسوی مزرعه ابراهیم آباد روانه شدند و وقتی به مزرعه رسیدند یکساعت از شهادت آن جناب بدست اشرار تفت گذشته بود علی اکبر پسر ابراهیم جناب آقا

اسد الله را باتیسه نجاری از بدن شریفش جدا کرد و اشرار منشاد نیز سر را برداشته به منشاد آوردند و در میدان نخل منشاد انداختند و قریب سه ساعت آن سر در آن میدان افتاده بود .

لمورخه — ای خوش آن سر کز غم چوگان عشق

همچو گوی افتاده در میدان عشق

و بعد سر را از روی میدان برداشته در بالای دکان —

عطاری خود جناب آقا اسد الله آویختند و اهل منشاد سنگ بر آن میزدند ملا محمد حسین روضه خوان که یکی از اغیار بود به اهل منشاد گفت ای مردم در وقعه کربلا بنی امیه به چنین امر قبیحی جسارت کردند و سر مبارک حضرت —

خامس آل عبا جناب سید الشهدا علیه الاف التحیه و الثناء را بدرد روزه کوفه آویختند و اهل اسلام تا امروز ایشانرا

لعن و ملامت میکنند امروز شما اهل منشاد فعل بالفعول

بهمین عمل شنیع ارتکاب جستید مردم از شنیدن این حرف دست از سر آن مظلوم برداشتند و بعد از یک شبانه روز

آن سر را از بالای دکان بزیور آوردند و در خانه ملکی جناب

حسین باها برادر جناب آقا اسد الله جنب همان دکان

عطاری دفن کردند اما بدن بی سر جناب آقا اسد الله را

در همان مزرعه ابراهیم آباد در چاه انداختند بعد از

دوماه يك نفر از احباب علیرضا نام این فیاض مقنی جسد را از آن چاه بیرون آورده در همان مزرعه دفن کرد بعد از چهار ماه جناب آقا میرزا اسد الله این میرزا اسمعیل ازین اعمام جناب آقا اسد الله شهید سرمطهر آقا اسد الله را از آن خانه بیرون آورده و در صند و قیکه جسد جناب شاطر حسن در آن بود گذاردند و در مزرعه کهکم که سابقا اشاره شد دفن کردند و الا ن بدن جناب آقا اسد الله در مزرعه ابراهیم آباد و سرش در مزرعه کهکم موسوم بحجت آباد پهلوی جسد برادرش مدفون است .

سن جناب آقا اسد الله در یوم شهادت سی و پنج سال بود .

روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —

یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری جناب آقا میرزا محمد

نجل جلیل جناب آقا ملا علی اکبر شهید علیهما بهاء الله الا بهی

در حجره ای باغ سید علی اکبر این حاجی سید حسین پنهان

بود . ابوالقاسم پسر غلامرضا مطلع شده اشرار و شورشیان

را خبر کرد قریب دویست نفر از اشرار و شورشیان و تماشاچی

از اهل منشاد و سایر محال دور آن باغ جمع شدند و دو

ساعت قبل از ظهر جناب آقا سید میرزا محمد را گرفتند

دستهایش را بمعقب بستند و از باغ بیرون آوردند و او را

باد ستهای بسته به خانه جناب آقا علی اکبر شهید آورده  
و بد رخت سفیداری که در پشت خانه واقع بود بستند و  
اشرار دور او را گرفته تیر بارانش کردند و سپس جسد را  
از درخت باز کرده بروی زمین انداختند و بانفتی که  
زین المابدین عطار فرستاده بود آتش زدند .

لمورخه — بیخودانه پیش شمع روی یار

سوخت یکسر خویش را پروانه وار

و حین سوختن قاتلین آنرا سنگباران می کردند و جواد  
پسر غلام علی نجار و بمانعلی پسر غلام رضا دو نفر از قاتلین  
لگد بر آن می زدند .

لمورخه — عاشقان آن جمال بی مثال

گشته در میدان عشقش پایمال

و پس از رفتن اشرار سید مهدی نام از اغیار که با جناب  
آقامیرزا محمد قرابتی داشت آن بدن مطهر را از آن مکان  
برداشته در باغ جنب خانه مسکونی خود جناب آقامیرزا —  
محمد مشهور بزمین آقارضائی دفن کرد و الان در آن مکان  
مدفون است سن جناب آقا میرزا محمد در یوم شهادت —  
چهل و سه سال بود .

در همان روز جمعه که چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه  
۱۳۲۱ یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری بود جناب

آقاسید حسین ابن مرحوم آقاسید احمد در محله میرزا از  
محلات منشاء در خانه سید آقائی که یکی از اغیار بود  
پنهان بود سید جواد پسر بزرگ جناب سید حسین که  
جوانی چهارده ساله بود در روز قبل از ضوضاء منشاء  
هنگامی که باید بزرگ خود به کندن و احیای زمین برای  
زراعت مشغول بود سنگ بزرگی از جای خود غلطیده هر  
دو پای جوان از ضربت آن سنگ مجروح شد و استخوان  
یک پای او نیز شکست و در بستر افتاد بمسئله قادر بر  
حرکت نبود و این عید همه روزه بعیادت او میرفتم و بمعالجه  
و مداوایش مشغول بودم و قتیکه ضوضاء منشاء بالا گرفت  
و اشرار شورش و بلوا کردند در همان روز اول ضوضاء زوجه  
جناب سید حسین از خوف اشرار و شورشیان فرزند بیمار  
خود سید جواد را بخانه سید آقائی نزد پدر بزرگوارش  
برد جناب سید حسین و زوجه اش و سید جواد هر سه در  
آن خانه پنهان بودند و یک پسر و یک دختر آنجناب ویلان  
و سرگردان دور از پدر و مادر هر روز در خانه ای و هر  
شب در باغی و یادر کوه و صحرائی کرسنه و تشنه از خوف  
اشرار پنهان بودند چهاردهمین روز ضوضاء منشاء که  
همان روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱  
یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری بود اشرار خانه های

منشادرای یافتن احباب جستجو میکردند سید آقائی صاحب خانه زوجه جناب آقا سید حسین را از اوضاع مطلع نمود و گفت نزدیک است که اشرار وارد این خانه شوند و من خوش ندارم که شوهرت را در خانه من بقتل رسانند آن محزونه گفت و گوی سید آقائی را بشوهر خود جناب سید حسین ابلاغ نمود آنحضرت بزوجه خود فرمود کشته شدن من نزدیک است و بزودی مرا خواهند کشت و سپس زن و فرزند علیل خود را وداع کرده از خانه بیرون آمد موقع بیرون آمدن از خانه سید آقائی صاحبخانه بهجناب سید حسین گفت بهمراه من بیایید تا شمارا به مسجدی که در قرب خانه من واقع است برده پنهان نمایم بعد از اینکه اشرار خانه مرا جستجو کردند و رفتند بخانه من مراجعت کنید و در همین خانه پنهان شوید جناب سید حسین بالباس مبدل و ساعت بعد از ظهر از خانه بیرون آمده باتفاق سید آقائی وارد مسجد شد و پشت منبر پنهان کردید بعد از آنکه جناب سید حسین از خانه بیرون رفت اشرار وارد خانه سید آقائی شدند تمام خانه را جستجو کردند و از منزل خارج شدند در آن حین چند نفر از زنهای آن محله وارد آن مسجد شدند و جناب سید حسین را دیدند اشرار را خبر کردند اشرار روی به

مسجد نهادند جناب سید حسین از مسجد بیرون آمده و از کوچه سرازیر شد و قریب دو پست زرع از در مسجد ورشده و از دیوار باغی بالا رفت و در باغ در میان کشتهای گندم پنهان شد زنی از همسایگان که از مخفی شدن آن جناب در آن باغ مطلع شده بود ابراهیم پسر ام لیلی را خبر کرد ابراهیم وارد آن باغ شد و در میان گندم زار به جستجو پرداخت و جناب سید حسین را یافت ابراهیم با چوبی که در دست داشت محکم بر سر آنجناب کوفت بعد حسینعلی پسر حاجی محمد تیری بر صورت آن بیگناه زد سپس سید حسین پسر سید ابراهیم با تفنگ قصد آنجناب کرد ولی تیر از تفنگ خارج نشد اما جناب سید حسین با همان تیر اول بروی زمین افتاد غلامرضای طزرجانی او را گرفته و از بالای دیوار باغ در میان کوچه انداخت و آنگاه پایش را گرفته بروی زمین کشیده و مقابل خانه جناب ملا بابائی شهید بروی زمین انداخت هنوز جناب سید حسین رمقی در بدن داشت که عیال و اولاد آنحضرت مطلع شدند و به نزد او شتافتند در بین راه غلامرضا پسر حسین به ایشان رسید و از روی غضب بدانان نظر کرد آن مظلومان از خوف بروی زمین نشستند غلامرضا به ناسزاگوئی نسبت به عیال آن حضرت پرداخت و عیال و اطفال مظلوم جناب سید حسین پس

از رفتن غلامرضا به نزد جناب سید حسین آمدند آنجناب وقتی صدای گریه عیال و اولاد خود را شنید چشمهای خود را بطرف آنان گشود و ایشان خود را بروی جناب آقا سید حسین افکندند جناب آقا سید حسین در آن حال دستهای خود را بکردن عیال و اطفال خود حلقه کرده و چند قطره اشک از چشمهایش فرو ریخت و روح پر فتوحش برفیق اعلی شتافت شب هنگام جسد جناب سید حسین را برداشته در خانه مسکونی خود جناب آقا سید حسین که در محله میرزا واقع است جلو عمارت خانه دفن کردند و الان مدفن آن شهید در همان مکان موجود است سن جناب آقا سید حسین در یوم شهادت چهل سال بود .

و اما جناب سید جواد فرزند جناب آقا سید حسین که پایش از ضربت سنگ شکسته و در بستر افتاده بود هنگام شهادت پدر بزرگوارش هر لحظه التماس میکرد که او را به نزد پدر ببرند که در این دم آخر یک دفعه دگر پدر را دیده با او وداع کند از شدت مصیبت احدی گوش بحرف آن جوان مظلوم نداد با اینکه دو بیست قدم بیشتر مابین پدر و پسر فاصله نبود بعد از شهادت پدر سید جواد را به خانه خود جناب آقا سید حسین بردند و در بستر خوابانیدند آن جوان دائما "آرزوی شهادت مینمود و میگفت

ای کاش روز اول اشرار مرادیده و کشته بودند با اینکه الان میآمدند و سرم را از بدن جدا میکردند تا به پدر بزرگوارم ملحق شوم .

سید جواد در حالیکه بیتابانه طلب شهادت و مرگ میکرد چهارده روز بعد از پدر بزرگوارش زنده بود و در این مدت چهارده روز شبها مادرش از خوف اشرار آن جوان علیل را در خانه تنها میگذاشت و با باقی اطفال یتیم خود در خانه سید آقائی مذکور پنهان میشد و هر وقت آن مظلومه میخواست از خانه بیرون رود سید جواد به مادر خود میگفت ای مادر شبها که مرا تنها در این خانه میگذاری میترسم بمهرم و کسی نزد من نباشد یا اگر تشنه شوم قطره آبی بلب من برساند و اما مادر بیچاره برای حفظ فرزندان دیگر جرأت نداشت شهادت نزد فرزند علیل خود بماند صبح روز جمعه بیست و هشتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ — یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری وقتی مادر بیچاره وارد خانه شد فرزند علیل خود را غریب وار در بستر مرده یافت بعد از گریه و نوحه حسب الوصیه خود سید جواد او را هم در همان خانه پهلوی مدفن پدر بزرگوارش دفن کردند و الان پدر و پسر هر دو در آن خانه مدفونند .

در همان روز جمعه که روز چهارم شهر ربیع الثانی

سنه ۱۳۲۱ یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری بود جناب آقا حسینعلی فرزند جناب ملا بابائی شهید علیهم‌السلام الله الاهی به مقام شهادت رسید شرح ماوقع از این قرار است جناب آقا حسینعلی در کوه شمالی منشاء مشهور بکوه مرغستان از خوف ظالمین و اشرار پنهان بود سه ساعت قبل از غروب آفتاب اشرار منشاء پس از فراغت از قتل جناب آقا سید حسین به آن کوه رفتند علی اکبر پسر ابراهیم با جمعی دیگر از اشرار جناب آقا حسینعلی را یافته به محله جعفرآباد که یکی از محلات منشاء است آوردند در بین راه آن اشرار که همچنان سنگ و چوب بر آن جوان میزدند بزمینی که بزمین تحت باغ جوادیه مشهور است رسیدند ابتدا علی اکبر پسر ابراهیم تیری بر بدن جناب آقا حسینعلی زد بعد غلامرضا پسر علی و هاشم نام از طایفه فیوج سنگ و چوب بر بدن آن مظلوم زدند و او را شهید کردند و مدفن آن جوان مظلوم در همان محل شهادت موجود است سن جناب آقا حسینعلی در یوم شهادت نوزده سال بود روز شنبه پانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری بود جناب آقا غلام حسین ابن تقی دلال که یکی از احباب یزد بود در روز اول ضوضاء یزد از خوف اشرار و شورشیان شهر بمنشاء آمد و با جناب آقا سید باقر ابن مرحوم سید احمد منشاء

برادر جناب آقا سید حسین شهید در مفاره ای از مفاره های کوه شرقی منشاء که در پشت مزرعه ترکها واقع است پنهان شدند در روز مذکور جمعی از اشرار منشاء از اختفای آنان مطلع شدند و ساعت بعد از طلوع آفتاب اشرار به محل اختفای آنان رفتند ابتدا غلامرضا پسر حسین جناب آقا سید باقر و جناب غلام حسین را صدا زد که بیرون آیند آن دو بزرگوار از مفاره بیرون آمدند اشرار و جناب غلام حسین را گرفتند و آنحضرت را تیرباران کردند و بعد از شهادت سرش را از بدن جدا کردند بدن بی سر را در همان قتلگاه انداختند که بعداً در همانجا دفن شد و سر بی تن را نزد محمد کلانتر بردند محمد کلانتر آن سر را به میرزا محمد علی پسر حسین ترك داد تا برای میرزا فتح الله ملقب به مشیر الممالک که در آن اوقات حکمران یزد بود هدیه برد اشرار بعد از فراغت از قتل جناب آقا غلام حسین به سراغ جناب آقا سید باقر در همان مزرعه ترکها به خانه خود جناب آقا سید باقر رفتند چون هوا گرم و آثار تشنگی در اشرار ظاهر بود جناب سید باقر اشرار را به خوردن میوه دعوت فرمود اشرار بعد از صرف میوه جناب سید باقر را با دستهای بسته به خانه محمد کلانتر آوردند بامر محمد آنجناب را محبوس ساختند در همان لیل روز

شنبه که روز پانزد هم شهر ربیع الثانی بود جناب سید تقی علیه بهاء الله از خوف اشرار از منشاء بیرون رفته روانه یزد شد میان راه طزر جان و تفت سید صادق و سید علی اکبر و میرزا محمد علی پسر میرزا سید حسین از اهالی قریه طزیج جناب آقا سید علی را دیده او را گرفتند و دستهایش را — بعقب بسته به طزر جان نزد میرزا ابراهیم امام جمعه بلده یزد بردند و اجازه قتل او را از امام جمعه خواستند امام جمعه از دادن اجازه قتل جناب سید علی امتناع نمود و گفت من این سید را نمیشناسم او را به منشاء بفرید و از اهل منشاء از حال وی سؤال کنید ایشان خود دانند و این سید آن سه نفر اشرار جناب سید علی را با دستهای بسته از قریه طزر جان بمنشاء آوردند دو ساعت قبل از غروب — روز مزبور وارد منشاء شدند و خواستند جناب سید علی را به خانه محمد کلانتر ببرند چون به میدان نخل منشاء رسیدند جناب سید علی از دست آن سه نفر اشرار فرار کرده در زیر نخل منشاء پناهنده شد در آن حین جمعی از اشرار منشاء از ورود جناب آقا سید مطلع شدند غلامرضا پسر حسین و محمد صادق نعیم آبادی و جواد و حاجی و پسران غلامعلی نجار و احمد جواد و غلامرضای طزر جانی و میرزا محمد علی تفتی گماشته نواب میرزا سید محمد ملقب

به نواب وکیل التولیه .

با آن سه نفر و جمعی دیگر از اشرار در میدان نخل جمع شده اطراف جناب سید علی را گرفتند و خواستند آنحضرت را شهید کنند یکی از اغیار گفت ای مردم این سید به نخل حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه الاف التحیته و البهاء پناه آورده شما از کشتن او بگذرید و صبر کنید هروقت از زیر این نخل بیرون آمد او را بقتل رسانید اشرار این مطلب را قبول نکردند و مقارن غروب آفتاب بود که اول غلامرضای طزر جانی يك تیر بر بدن جناب سید علی زد بعد سید صادق طرنجی و میرزا محمد علی تقی گماشته نواب — وکیل التولیه هر يك تیری بر بدن آنجناب زدند .

و آنحضرت را در آن میدان در زیر نخل شهید کردند و بعد از شهادت در شب زوجه آن جناب جسد جناب سید — علی را از روی میدان نخل برداشته در خانه مسکونی خود آنجناب که در محله میرزاها از محلات منشاء واقع است دفن کرد و الان مدفن شریف او در همان خانه موجود است .

سن جناب آقا سید علی در یوم شهادت سی و پنج سال بود .

چون سید صادق و سید علی اکبر و میرزا محمد علی از اهل

طرنج از کشتن جناب آقا سید علی فارغ شدند بایکدیگر مشورت و عهد کردند که باید قره‌الی الله سید محمد طبیب را بکشیم و آنگاه از منشاد خارج شویم و بمـزـم کشتن این عبد از میدان نخل بسوی خانه این عبد روانه شدند این عبد تنهادر خانه نشسته بودم که آن سه نفر اشرار وارد خانه شدند ایشان را نشناختم و ندانستم به جهنة چه امر بمنشاد آمدند و بچه خیال وارد خانه این عبد شدند بعد از ورود ایشان را تکریم و توقیر نمودم قلیان و چای برایشان آوردم بعد از صرف چای و قلیان از ایشان پرسیدم که از کجا می‌آئید و برای چه بمنشاد آمدید گفتند ماسه نفر سیدی را که الان در زیر نخل گشته شده است از میان راه گرفته بمنشاد آوردیم و کشتیم چون این حرف را از ایشان شنیدم بسیار محزون و پریشان شدم آنان وقتی حزن و پریشانی مرا دیدند از خانه بیرون رفتند بعد از بیرون رفتن از خانه این عبد سید صادق از آن دو نفر همراهانش پرسیده بود که چرا این سید طبیب را نکشتید و از خانه اش بیرون آمدید جواب داده بودند که از بس این مرد ما را محبت و تکریم و توقیر نمود از کشتن او حیاس کردیم و از قتل او گذشتیم .

و اما واقعه قتل جناب سید باقر چون اشرار منشاد از

قتل جناب سید علی فارغ شدند در همان غروب آفتاب روز مزبور بلافاصله به خانه محمد کلانتر آمدند و جناب سید باقر را که در آن خانه محبوس بود بیرون آوردند و او را برداشته به مزرعه ترکها در زمینی که بزمین های جان - آقائی مشهور است بردند میرزا محمد علی تفتی گماشته نواب وکیل التولیه و غلامرضا پسر حسین و محمد صادق نعیم آبادی هریک تیری ببدن جناب سید باقر زدند و او را در همان وقت غروب آفتاب شهید کردند و بعد از شهادت احباب آن بدن شریف را برداشته و در کنار مدفن جناب غلامحسین دلال دفن کردند و الان بدن بیسر جناب غلامحسین و بدن جناب سید باقر در مزرعه ترکها در زیر کمر مشهور بکمر کاسه پیاله در پشت رودخانه لای زرده در زیر جاده گاوافشادی مدفون<sup>ست</sup> و سر جناب غلامحسین در بلده یزد قرب دروازه مصلی در لب رودخانه سمت قبله تقریباً سه زرع برودخانه مانده دفن است سن جناب آقا غلام حسین در یوم شهادت شصت و سه سال و سن شریف جناب سید باقر پنجاه و یک سال بود .

روز یکشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ -  
یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری جناب محمد ابن جناب ملا بابائی علیهما بهاء الله در خانه خود پنهان بود هنگام

ظهر این عبد دیدم که سه نفر از اشرار یکی غلامرضا طزرجانی و دیگری حسینعلی پسر حاجی محمد و سومی هاشم نام از طایفه فیوج رو بسوی خانه جناب آقا محمد رفتند این عبد متحیر و بسیار محزون بودم که خدایا این اشرار با زاراده قتل کدام مظلومی را نموده اند که ناگاه اشرار وارد خانه جناب آقا محمد شدند و او را از خانه بیرون آوردند وقتی خواستند او را شهید کنند جناب آقا محمد گفت يك ساعت مرا مهلت دهید تا یکبار دیگر عیال و اطفال خود را دیده ایشان را وداع کنم و بعد مرا بکشید اشرار جناب محمد را مهلت ندادند .

اول هاشم نامی از طایفه فیوج تیری بر سر او زد آنجناب بروی زمین افتاد بعد غلامرضا طزرجانی و حسینعلی پسر حاجی محمد هریک تیری بر بدن آن مظلوم زدند و او را شهید کردند علی اکبر پسر حاجی حسین ریسمان پپیای آن شهید بسته همچنانکه او را بروی زمین می کشید بدر خانه خود جناب آقا محمد آورد در شب زوجه جناب آقا محمد جسد شریفش را در خانه مسکونی خود جناب آقا محمد که در محله سر باغ از محلات منشاء واقع است دفن کردند و الان نیز در همان خانه موجود است .

سن جناب آقا محمد در یوم شهادت بیست و

بود روز چهارشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ - هجری جناب ملا بابائی برادر حضرت رضی الروح روحی لثرتیه المقدسه الغداه در محله رکور که یکی از محلات واقع ماهین منشاء و کاوا فشاء است در خانه حاجی محمد حسن پسر حاجی قاسم پنهان بود زنی حاجیه نام زوجه حاجی قاسمعلی از اهل همان محله مطلع شده اشرار و شورشیان را خبر کرد اشرار و قاتلین با جمع کثیری از تماشائی و غیرهم قریب دویست نفر جمع شدند و دور آن خانه را گرفتند چند نفر از اشرار به آن خانه ریختند و حجره های آن خانه را جستجو کردند .

غلامرضا پسر حسین رفت بدر حجره ای که جناب ملا بابائی و فرزندش جناب آقا جواد در آن پنهان بودند از آنان خواست که از حجره بیرون آیند ایشان جواب ندادند بعد علی اکبر پسر ابراهیم چراغی برداشته وارد آن حجره شد جناب ملا بابائی و جناب جواد را که در گوشه حجره در تاریکی نشسته بودند دید بعد از حجره بیرون آمد و به اشرار گفت باید ایشان را در همین حجره تیرباران کنند چون جناب ملا بابائی این حرف را شنید از خوف آنکه مبادا اشرار با تیراندازی صدمه بوجود فرزندش آقا جواد وارد سازند به اتفاق پسرش از حجره بیرون آمد اشرار دستهای

جناب ملا بابائی را بعقب بستند و با سرو پای برهنه به محله میرزاها که یکی از محلات منشاء است بدرخانه حاجی سید حسین ابن حاجی سید احمد آوردند جمعی دیگر از اشرار جناب آقا جواد فرزند او را هم گرفته از عقب آوردند و خواستند آن جوان را نیز بقتل برسانند جناب ملا بابائی از حاجی سید حسین خواست که اگر پسرش جواد را نکشته اند او را به نزدش بیاورد تا یکبار دیگر او را — ببیند حاجی سید حسین جناب آقا جواد را از اشرار گرفته بنزد پدر بزرگوار آورد چون چشم جناب ملا بابائی به فرزند خود آقا جواد افتاد فرمود اگر این خلق بعد از من تورا بکشند دین را به فلان شخص که فلان مبلغ از من طلب دارد ادا کن و فرزند خود را وداع کرده او را حاجی سید حسین سپرده گفت پیش از این حالت حرف زدن — ندارم و ساکت شد اشرار قصد کشتن آن جوان کردند اما حاجی سید حسین جناب آقا جواد را از دست اشرار گرفته بخانه خود آورد و پنهان و حفظ نمود اشرار جناب ملا بابائی را هنگام ظهر با زانجا بادستهای بسته بدر دکان زمین العابدین عطار آوردند در بین راه که او را — میآوردند میرزا حسین پسر حاجی سید میرزا امام جماعت منشاء سنگی بر پیشانی آنجناب زد پیشانیاش شکسته

خون بر صورت نورانیاش جاری شد بمعانعلی پسر غلامرضا سنگی دیگر بر سر جناب ملا بابائی زد خون بر صورت و — محاسن شریفش ریزان شد بهمان حال با دستهای بسته و سرو صورت خون آلود آنجناب را آوردند در پشت خانه جناب آقا علی اکبر شهید و قریب ده دقیقه او را نگاه داشتند جناب ملا بابائی رو بشطر اقدس متوجه الهی نگاه و متذکرا بذکره بر پای ایستاده آنچه اشرار و قاتلین با آنجناب حرف می زدند آنحضرت اهدا تکلم نمیکرد والتفات باحدی نمیفرمود و گویا زبان حالش باین مقال گویا بود .

ترکت الخلق طرا فی هواکا و اتیمت المیال لکی اراکا ولو قطعتنی فی حب اربا لما حن الفواد الی سواکا .

در آن حال شاطر حسن نام خباز از اهل اردکان مقداری نفت از زمین العابدین عطار گرفته بر بدن شریف جناب ملا بابائی ریخت علی عرب حداد منشادی آتش بر بدن جناب ملا بابائی زد چون آتش شعله کشید در حال سوختن — اشرار و قاتلینی که مسلح بودند او را تیر باران کردند و — کسانی که اسلحه نداشتند سنگ و چوب بر آن جسم شریف میزدند سید حسین پسر سید علی و سید حسن پسر سید علیرضا منشادی ریسمان پپایش بسته و جسد آن بیگناه را بروی زمین کشیدند و آوردند و بدر خانه جناب سید تقی

و اما - واقعه ضوفا، قریه کاو افشاد و شهادت جناب استاد رضای صفار  
پسر مرحوم آقا محمد کاو افشادی علیه بحب الله و الله .

انداختند در شب احباب آن را برداشته در زمینی که  
بزمین ملا اکبری مشهور است نزدیک خانه جناب سید تقی  
که در محله میرزاها واقع است دفن کردند که الان موجود  
است .

سن جناب ملا بابائی در یوم شهادت شصت و پنج سال

بود .

روز جمعه چهاردهم شهر ربیع الثانی  
سنه ۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری  
در قریه کاو افشاد در خانه حاجی ملا محمد علی دهان  
مجلس تعزیه حضرت سید الشهدا حسین ابن علی روحی  
لا نقطاعه الفدا منعقد بود جناب استاد رضا نیز در آن  
مجلس حاضر بود جمعی از اشرار منشاد وارد مجلس  
شدند وقتی جناب استاد رضا را دیدند خواستند او را در  
همان مجلس شهید کنند ولی جمعی از اهلالی کاو افشاد  
مانع شدند و گفتند بجهة احترام مجلس تعزیه حسین ابن  
علی علیهما سلام الله اجازه نمیدهیم که این مرد را از این  
خانه بیرون برده شهید کنید  
پس کنند حریزه طه کشند تیغ قرآن کنند حفظ و  
امام مبین کشند .

و مابین اشرار منشاد و اهل کاو افشاد نزاع واقع شد  
آخر الا مر اهل کاو افشاد اشرار منشاد را از مجلس  
بیرون کردند بعد از ختم مجلس تعزیه جناب استاد رضا

از آن جا بیرون آمده در خانه حسن پسر محمد کاو افشادی داماد خود پنهان شد بعد از دو روز اشرار کاو افشاد - بفکر کشتن جناب استاد رضا افتادند حسن اشرار را از محل اختفای جناب استاد رضا با خبر ساخت اشرار به خانه حسن رفتند غروب آفتاب روز یکشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و سیصد و بیست و یک هجری قمری جناب استاد رضا را از خانه دامادش بیرون آوردند و به محلی که به سر مور کاو افشاد مشهور است بردند و ونفر از اشرار محمد علی پسر یار گار و سید حسن حداد پسر سید علی کاو افشادی خواستند آنحضرت را شهید کنند جناب - استاد رضا به آن دو نفر اشرار فرمود چون مولای من روحی لمظلومیته الفدا باحبای خود فرموده که در وقت شهادت باید دست قاتل خود را ببوسند حال شما دو نفر که قصد کشتن من مظلوم را دارید حسب الامر مبارک ارواحنا له الفدا و امثالاً لا مره المحکم دستهای خود را بدهید تا من ببوسم و بعد مرا بکشید آن دو نفر اشرار دستهای خود را به جناب استاد رضا دادند و استاد رضا دستهایشان را بوسید بعد از بوسیدن دستهای قاتلین در میدان فدا ایستاده آن دو نفر طناب را به گردنش پیچیدند یک سر طناب را سید حسین حداد و سر

دیگر طناب را محمد علی پسر یار گار گرفته و کشیدند تا آن مظلوم خفه شد .

لمورخه - گشت آن صید حرم نخجیر عشق

شد طناب گردنش زنجیر عشق

بعد از شهادت او را در همان محل قتل گاه بدرخت جوز آویختند و تا صبح همچنان به آن درخت آویخته بود و صبح اغیار آن جسم شریف را از درخت بزیار آوردند و در پشت تکیه قریه کاو افشاد سمت شمالی تکیه در کنار جاده دفن کردند که الان در همان مکان مدفون است .

سن جناب استاد رضا در یوم شهادت پنجاه و شش سال بود

وقعه ضوضاء قریه دره و شهادت جناب آقا میرزا ابراهیم طیب و شایط حسن خا ز این بن العابدین

جناب شاطر حسن که یکی از احباب یزد و ساکن محله کوشک نواز محلات یزد بود و هنگام ضوضاء یزد در قریه طزر جان به شغل خبازی مشغول بود چون اهل طزر جان از شورش و بلوای اشرار یزد مطلع شدند در همان قریه طزر جان جمعیت کردند و دور جناب شاطر حسن را گرفتند و با سنگ و چوب مجروحش کردند و قصد کشتن او نمودند اما جناب شاطر حسن بعد از زحمت و مشقت بسیار خود را از

دست اشار نجات داده در همان روز سه ساعت قبل از  
غروب آفتاب بمنشاد آمده و در خانه جناب آقا علی اکبر  
شهید توقف نمود .

جناب آقا میرزا ابراهیم طبیب خرم شاهی ابن ساکن  
محلہ میدان شاه از محلات یزد نیز هنگام ضوضاء از خوف  
اشار و شورشیان از یزد بمنشاد گریخت چون وارد منشاد  
شد اشار منشاد جناب آقا میرزا ابراهیم را دیده قصد  
کشتن او کردند چون اهل منشاد کما هو حقہ از حال  
آنجناب مطلع نبودند بعضی از اغیار مانع کشتنش شدند  
در روز اول ضوضاء منشاد سه ساعت قبل از غروب آفتاب  
جناب شاطر حسن و جناب میرزا ابراهیم طبیب بمصاحبت  
یکدیگر از خوف اشار و شورشیان از منشاد بیرون رفتند  
و یک ساعت قبل از غروب آفتاب روز مزبور وارد قریہ درہ  
شدند و در خانه زنی خدیجہ درویش نام اقامت گزیدند  
لدی الورود بعضی از اهل درہ از ورود آن دو بزرگوار  
مطلع شدند اطراف خانه آن زن را گرفته جناب شاطر حسن  
و جناب آقا میرزا ابراهیم را از خانه بیرون آوردند چون  
اهل قریہ درہ از حال ایشان مطلع نبودند از یکدیگر جويا  
و مستفسر می شدند رمضان پسر حاجی شعبان از اهل  
درہ و غلام حسین پسر احمد مازار اهل یزد به مردم درہ

گفتند ما این دو نفر را میشناسیم هر دو بهائی هستند و از  
منشاد فرار نموده اند رمضان پسر حاجی شعبان و غلام  
حسین پسر احمد مازار و رضا پسر اکبر هادی و اکبر پسر  
جعفر و رضا پسر علی و حبیب پسر استاد رضای دلال و —  
اسمعیل پسر بمانعلی از اهل قریہ درہ و سید علی و سید  
جواد و فرزندان سید علیرضا و سید اسمعیل پسر سید  
ابراهیم از اهل یزد ساکن محلہ باغ گندم با جمع کثیری  
از اهل درہ جناب شاطر حسن و جناب آقا میرزا ابراهیم  
را ابتدا برهنه کردند

حکیم قاتنی — چند خواهی پیرهن از بهر تن

تن رهاکن تانخواهی پیرهن

آنچنان وارسته شو کز بعد مرگ

مردہ ات را عار آید از کفن

مردن را رخت فریانی بپوش

پیش از آن کت خاک پوشاند بدن

و بعد دستهای آن دو بزرگوار را بمقب بسته ایشان

در جلو و جمعیت اشار از عقب ایشان می آمدند و در —

حالیکہ هاسنگ و چوب آن دو بزرگوار را مضروب می کردند

ایشان را به کشتخوان قریہ درہ در محلی کہ بزمین های

خبا زار و موسوم است آوردند و آنقدر سنگ و چوب بر بدن

شریفشان زدند تا جان به جان آفرین تسلیم کردند و بعد از شهادت آن دو بدن مطهر را در همان محل قتل گاه مابین باغ و استخر قنواة مزرعه جوادی در کنار جاده — ابراهیم آبادی در پای سنگ بزرگی به چاه انداختند و خاک و سنگ در آن ریختند بقسمیکه آن دو جسد در زیر سنگ و خاک پنهان شد سن جناب شاطر حسن در یوم شهادت سی و پنج سال و سن جناب آقا میرزا ابراهیم طبیب شصت و پنج سال بود

والله اعلم بالصواب، قریه بنادک سادات شهادت جناب آقا حسین ابن باقر جناب آقا میرزا محمد مهدی و جناب آقا غلامرضا ابن حسین ابن حاجی رحمن علیهم بحب الله الالبی .

رور یکشنبه دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ - یکهزار و سیصد و بیست یک هجری قمری چون خبر شورش و بلوای شورشیان و اشرار بلده یزد و منشاد و شهادت احبای الهی بکوش اهل قریه بنادک رسید اهل بنادک تا اسی باشرار یزد و منشاد نمودند و اجتماع کرده دو ساعت قبل از زوال روز مذکور قریب دو بیست نفر از اهل بنادک و غیره جمع شده و قصد قتل احبای الهی و ریختن خون آن — مظلومان نمودند و بسوی محله باغ کردک که یکی از محلات بنادک است حرکت کردند .

جناب آقا حسین ابن باقر یکی از احباب بلده یزد و ساکن محله سهل ابن علی در آن اوقات در بنادک بود به اشاره داماد او که سبزه علی نام داشت اشرار در خانه آن جناب را گرفتند شش نفر از اشرار حاجی احمد پسر باقر و حاجی سید کریم پسر سید حسین و محمد پسر حسین ابن باقر مباشر بنادک میرزا محمد پسر حاجی ملاصادق و چراغعلی پسر غلامحسین خواجه از اهل بنادک و حاجی کریم شورمال از اهل بلده یزد وارد خانه شده جناب آقا حسین را از طبقه دوم عمارت به زیر انداختند و حاجی کریم شورمال تیری بر بدن آن جناب زد و بعد باقی اشرار بدن شریفش را — تیرباران کردند هنگام ظهر بود که آن جناب بدین نحو شربت شهادت نوشید .

بعد از شهادت ریسمان بهایش بستند و بروی زمین کشیده به پای کدار طزر جان در سرد راهی که یک راه به محله باغ حاجیان و یک راه داخل ده بنادک میروند آوردند و میان رودخانه کوچکی که در دامنه کوه غربی بنادک تقریبا بیست قدم در زیر جاده در پهلوی قنواة مزرعه قاضی قرار دارد — انداختند بعد از دو روز و دو شب که آن بدن شریف در دامنه آن کوه افتاده بود آنرا در همان مکان دفن کردند سن جناب آقا حسین در یوم شهادت شصت و پنج سال بود .

و اما جناب آقا میرزا محمد هدی که یکی از احباب بلند  
یزد و ساکن محله خلف باغ بود چند سال بود که در بنادك  
متوطن و بشغل زراعت مشغول بود روز اول وضوء در هنگامه  
شورش و بلوا از خوف اشرار از بنادك فرار نموده بمنشاد  
آمد و مدت پنج روز گرسنه و تشنه در کوه های منشار پنهان  
شد .

در روز پنجشنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری  
حاجی احمد پسر باقر و حاجی سید کریم پسر سید حسین  
و محمد پسر حسین پسر باقر مباشر و میرزا محمد پسر حاجی  
ملا صادق و چراغعلی پسر غلامحسین خواجه از اهل بنادك  
و حاجی کریم شورمال از اهل یزد و حاجی علی دلاک با  
جمعی دیگر به خانه جناب آقا میرزا محمد وارد شدند هرچه  
جستجو کردند آن جناب را نیافتند عاقبت خانه جناب  
آقا میرزا محمد را آتش زدند و از آن بیرون آمدند و شروع  
بتفتیش خانه های اطراف خانه آن جناب کردند جناب آقا  
میرزا محمد در یکی از خانه های قرب خانه مسکونی خود  
مشهور به خانه خدائی پنهان بود که يك نفر از اشرار مطلع  
شده دیگران را خبر کرد اشرار اطراف آن خانه را گرفتند و  
قریب یکصد و پنجاه نفر از شورشیان وارد خانه شده جناب  
آقا میرزا محمد را از خانه بیرون آوردند اول حاجی سید

کریم پسر سید حسین با زنجیری که در دست داشت مکرر بر  
بدن آن جناب زد بقسمیکه بدن شریفش مجروح شده خون  
از آن جاری شد اشرار بحاجی سید کریم گفتند این قسم  
زدن فائده و ثمری ندارد .

باید او را بقتل رساند حاجی سید کریم چون این حرف  
را از اشرار شنید جناب آقا میرزا محمد را هدف گلوله  
قرار داد بعد حاجی کریم شورمال و چراغعلی پسر  
غلامحسین خواجه و حاجی علی دلاک هریک تیری بر بدن  
شریفش زدند .

و باقی اشرار نیز او را تیرباران کردند .  
دو ساعت قبل از ظهر آن مظلوم را بدین نحوشهید کردند .  
و بعد از شهادت ریسمان بپایش بسته و او را در حالیکه  
بروی زمین می کشیدند جلو تکیه بنادك بروی زمین انداختند  
وزن و مرد سنگ بر آن بدن مطهر زدند و قریب دو ساعت  
بدن آن مظلوم در آن میدان در پای نخل بروی زمین  
افتاده بود که باز جسد را بروی زمین کشیدند و آوردند

در دامنه کوه شمالی بنادك در موضعی که مشهور است  
به تل زرد انداختند پیره زنی مولود نام زوجه حسین  
پسر علی پسر قاسم بنادکی سنگی بدهان جناب آقا میرزا

محمد زد که چهار دندانش شکست .

باز هم اهل بنادك دست از جسد آن مظلوم برنداشته  
هیزم جمع کردند و نفت بروی آن ریخته آتشی افروختند و  
آن بدن مطهر را خلیل آسا در آن آتش انداختند .  
لمورخه — شعله زد چون نار عشق خانه سوز

سوخت جسم و جان آن گیتی فروز  
و سه روز بدن سوخته آن مظلوم در دامنه آن کوه افتاده  
بود و از بس اشرار سنگ بر آن زدند آن جسم شریف در  
زیر سنگ مدفون شد و الان مدفن آن جناب در همان  
مکان موجود است .

سن جناب میرزا محمد هدی در یوم شهادت پنجاه سال  
بود و اما شهادت جناب آقا غلامرضا ابن حسین ابن حاجی  
رحمن که یکی از احباب بنادك سادات بود و قریب دو سال  
بود که بجهت شرارت اغیار بنادك ترك وطن نموده در —  
منشاد متوطن بود جناب آقا غلامرضا روز اول ضوضاء منشاد  
به قریه نیر گریخته و از خوف اغیار در خانه برادر زن خود  
پنهان شد برادر زن جناب آقا غلامرضا ورود او را به اغیار  
و اشرار نیر خبر داد چون اشرار نیر از ورود جناب  
غلامرضا مطلع شدند به آن خانه ریخته جناب غلامرضا را  
دستگیر کردند و خواستند آنحضرت را شهید کنند که بعضی

از اهل قریه نیر گفتند شما متصرفین این مرد شهید را  
به منشاد بفرستید و اهل منشاد خود دانند چون اگر ما به  
قتل او اقدام کنیم ممکن است حکومت ما را مواخذه کند و  
مسئول شویم روز شنبه پانزد هم شهر ربیع الثانی سنه  
۱۳۲۱ یکهزار و سیصد و بیست و یک هجری میرزا محمد علی  
تفتی و یک نفر دیگر از گماشتگان نواب میرزا سید محمد  
ملقب به وکیل التولیه مقارن غروب آفتاب جناب غلامرضا را با  
دستهای بسته بمنشاد آوردند و به خانه محمد کلانتر بردند  
یکشنبه لیل شانزد هم شهر ربیع الثانی یکهزار و سیصد و بیست  
و یک هجری بود که آن جناب را وارد خانه محمد کلانتر  
کردند و خواستند او را بدست اشرار منشاد بسپارند که  
در همان شب شهید کنند این عهد در جین ورود جناب  
آقا غلامرضا در خانه محمد کلانتر بودم چون اشرار قصد  
کشتن نمودند این عهد به محمد کلانتر گفتم اهل قریه  
نیز مرتکب این امر نشده و خون او را بگردن نگرفتند خوب  
است اهل منشاد هم چنین کنند و اگر صلاح بدانی او را  
در همین نیمه شب رها کن تا بهر کجا که می خواهد  
برود . محمد قبول نکرد از او خواهش نمودم پس امشب  
از قتل او دست بردار و تا فردا مهلتش بده محمد خواهش  
این عهد را قبول کرده و امر به حبس جناب آقا غلامرضا

داد صبح روز یکشنبه شانزدهم شهر ربیع الثانی سنه  
 ۱۳۲۱ هجری اشرار منشاد از ورود جناب آقا غلامرضا  
 مطلع شدند و اجتماع کرده خواستند او را در منشاد شهید  
 کنند چند نفر از اغیار منشاد به محمد کلانتر گفتند بگو  
 این مرد را به بنادك ببرند و به اهل بنادك بسپارند  
 ایشان خود دانند و این شخص دو نفری که جناب آقا  
 غلامرضا را از قریه نیر بمنشاد آورده بودند او را برداشته  
 با دستهای بسته بقریه بنادك سادات بردند ابتدا او را  
 نزد سید کاظم برادر نواب وکیل التولیه بردند و اجازة  
 قتل آنجناب را از سید کاظم خواستند سید کاظم ظاهراً  
 باشرار گفت او را رها کنید اما باشاره خلق را امر بقتل  
 آنحضرت نمود جمعیت که قریب دویست نفر بودند جناب  
 آقا غلامرضا را از خانه سید کاظم به پای تل زنکیان که  
 در سمت شرقی بنادك واقع است آوردند جمعیت اشرار  
 او را احاطه نمودند ابتدا حمین پسر مهدی که یکی از  
 اشرار بلده یزد بود چند زخم شمشیر بر بدن و سر جناب  
 غلامرضا زد بعد محمد پسر حسین ابن باقر مباشر بنادك  
 جناب آقا غلامرضا را به بالای دیواری برده از بالا به زیر  
 انداخت و بعد حاجی سید کریم پسر سید حسین ابن  
 سید احمد تیری بر بدن شریف آن جناب زد و بقیه اشرار

نیز او را تیرباران کردند و آن مظلوم را هنگام طهریدن  
 نحو شهید کردند بعد از شهادت رزاق نامی از اشرار  
 بلده یزد سر آقا غلامرضا را از بدن جدا کرد و آن سر  
 مطهر را بدرخت بادام آویخت و اشرار جسدش در همان  
 قتلگاه به چاه انداختند و سر جناب آقا غلامرضا سه شبانه  
 روز بر درخت آویخته بود بعد از سه روز غلامعلی برادر  
 جناب غلامرضا سر مطهر برادر را از درخت بادام به زیر  
 آورده در آن چاه که تن بهیسر جناب غلامرضا افتاده بود قرار  
 داد و الان سر و تن جناب غلامرضا در پای تل زنکیان  
 سمت شرقی بنادك سادات در آن چاه مدفون است .  
 و بعد از چندی غلامعلی برادر آنحضرت آن چاه را پر  
 نموده و زوی آن و زمینهای اطراف آن به زراعت پرداخت  
 و الان هم روی آن چاه زراعت میکنند .  
 سن جناب آقا غلامرضا در یوم شهادت سی سال بود .

و قد ضوضا قریه نیر از قریه میان کوه و شهادت جناب آقا میرزا محمد مشهور بمیرزا محمد آرام پسر میرزا احمد آرام  
 و در موقعه علوی فاطمه بخت میر شرف الدین و جناب آقا سید محمد علی کارز ابن شرف الدین برادر فاطمه گلم  
 و جناب میرزا جواد صباغ ابن محمد فاضل علیهم السلام که در هنگام ضوضا بلده یزد و قریه نیر بودند بدست اشرار  
 شهید شدند

بعد از وضوء گفت و بلده یزد و شهادت شهید<sup>۱</sup>  
 علیهم بها الله اغیار و اشرار در هنزا بفکر شورش و بلوا  
 و قتل احبای الهی افتادند و در روز شنبه که روز چهارم  
 شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری بود اشرار  
 هنزا اجتماع کرده قصد قتل احبای الهی نمودند در روز  
 مذکور جناب آقا میرزا آرام در مسجد هنزا بود محمد پسر  
 وهاب وارد مسجد شد و قصد قتل آن جناب نمود آقا  
 میرزا آرام از قصد محمد مطلع شده از مسجد بیرون آمد  
 و روانه خانه شد محمد از مسجد تا در خانه جناب میرزا  
 محمد را تعقیب کرد و در پی فرصت بود که جناب میرزا محمد  
 را به قتل رساند جناب آقا میرزا محمد وارد خانه خود شد  
 و محمد نتوانست منظورش را عملی سازد صبح روز چهارشنبه  
 که روز پنجم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری بود جناب  
 میرزا محمد وقتی از خانه خارج شد يك نفر از اغیار بآن  
 جناب رسید و گفت امروز اشرار قصد کشتن تو نموده اند در  
 همین وقت محمد پسر وهاب بآن جناب رسید جناب میرزا  
 محمد که مبلغی وجه نقد همراه داشت آن را از باب تحبیب  
 به محمد پسر وهاب داد محمد باز دست از آن جناب بر

نداشت و بهمراهی و دستگیری حسین کلاغ تفتی و علی پسر  
 رسول هنزائی و جمعی دیگر از اهل قریه هنزا و قریه  
 طزر جان جناب آقا میرزا محمد را گرفته به تکیه هنزا آوردند  
 محمد پسر وهاب و علی پسر رسول و حسین کلاغ هر کدام يك  
 زخم کار بر بدن شریف آن جناب زدند و مجروح ساختند  
 بعد آن جناب را بدر خانه اش آوردند و باز هر کدام زخمی  
 دیگر بر بدن شریف آن جناب زدند بمحضر ورود بدر خانه  
 جناب میرزا محمد این جهان فانی را وداع فرموده روح —  
 شریفش برفیق اعلی شتافت و وساعت قبل از ظهر بود که  
 آن جناب را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت  
 اشرار آن مظلوم را سنگ باران کردند آنگاه جسد را از در  
 خانه برداشته به باغ حومه مشهور به باغ آرامیها ملك  
 خود جناب میرزا محمد آوردند و دفن کردند بعد از شش  
 سال زوجه جناب میرزا محمد برسم و عادت اهل اسلام جسد  
 شریف میرزا محمد را از آن مکان بیرون آورده بمشهد  
 حضرت رضا علیه الاف التحیه و الثناء حمل نمود و در آن مکان  
 شریف دفن کرد و الان در مشهد مقدس مدفون است سن  
 جناب میرزا محمد در یوم شهادت چهل سال بود .  
 روز پنج شنبه که روز ششم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱  
 هجری قمری بود ورقه موقنه علویه فاطمه بکم بنت میرزا

شرف الدین علیها بهاء الله در خانه خود نشسته بود که اغیار باو گفتند اشرار و شورشیان قصد کشتن تو را دارند و قریباً بخانه تو ریخته تو را دستگیر خواهند نمود آن مظلومه از خوف اشرار از خانه بیرون آمد و خواست که در خانه میرزا حسین ابن حاجی میرزا محسن هنزائی پنهان شود حاجی پسر ابوطالب هنزائی مطلع شده آن زن مومنه را تعقیب نمود وقتی آن مظلومه خواست در یکی از حجره های آن خانه مخفی گردد حاجی ابن ابوطالب وارد خانه شد و به در آن حجره آمد و او را به نام نامید آن زن علویه لاهد و لاعلاج از حجره بیرون آمد حاجی پسر ابوطالب و حسین کلاغ تفتی آن مظلومه را گرفته ابتدا آنقدر زنجیر بر بدنش زدند که خون جگری شد و هرچه آن علویه التماس کرد و آنان را قسم داد و گفت از جسد رسول الله علی الله علیه و آله شرم کنید و از برای خاطر جدء ام صدیقه طاهره — علیها سلام الله دست از گشتن من بردارید و مرا رها کنید گوش ندادند و بر او رحم نکردند و آخر الامر آن زن علویه را آوردند در کنار رودخانه هنزا مقابل خانه میرزا عبدالله طبیب هنزائی و در حالیکه خلق بسیاری دور آن مظلومه جمع شده بودند اول حاجی پسر ابوطالب و حسین کلاغ تفتی هر کدام یک زخم کارد بر بدنش زدند و دیگران

نیز آن مظلومه راسنگ باران کردند و دو ساعت قبل از غروب آفتاب بود که او را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت ریسمان بهای او بسته بروی زمین کشیدند و در خانه حاجی عبدالرسول هنزائی انداختند آنگاه هیزم آوردند و آن بدن مطهره را آتش زدند باین هم اکتفا نکردند باروت بروی بدن آن مظلومه ریختند و سنگ و چوب بر آن زدند بعد از شهادت و سوزانیدن جسد آن مظلومه را از آن مکان برداشته در باغ ملکی جناب آقاسید محمد علی برادر آن مظلومه دفن کردند و الان آن بدن مطهره در آن مکان مدفون است . سن شریفه آن مومنه علویه در یوم شهادت چهل و نه سال بود .

چون در روز اول ضوضاء اشرار هنزا قصد قتل جناب سید محمد علی کازرو جناب آقامیرزا جواد صباغ نمودند آن دو — بزرگوار از خوف اشرار فرار نموده هر یک در محلی پنهان شدند جناب آقاسید محمد علی کازرسه روز در کوه شمالی هنزا و یک روز در خانه سید ولی خان هنزائی و دو روز در چاه های قنوة پنهان بود و جناب آقامیرزا جواد صباغ نیز دو روز در خانه میرزا مهدی ابن حاجی عبدالرسول هنزائی و چهار روز در خانه حسین ابن اسمعیل هنزائی پنهان شد . روز جمعه که روز هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ —

هجری بود اشرار از حال جناب سید محمد علی کا زرو جناب آقامیرزا جواد صباغ مطلع شدند میرزا هدایت الله ملقب به معین دیوان نزد جناب آقاسید محمد علی کس فرستاد و به او اطمینان داد که از خانه بیرون آی من نمیدارم احدی تو را آزار رساند و و نفر از گماشتگان خود را نیز بجهة حفظ و حراست همراه آن جناب نمود و او را به قریه طزر جان فرستاد چون اهل طزر جان جناب آقاسید محمد علی را دیدند قصد کشتنش نمودند گماشتگان معین دیوان آنچه خواستند جلوگیری کنند نتوانستند آخر الامر سه نفر از اشرار بلده یزد یکی حسن پسر رسول قاتل جناب حاجی میرزای حلبی ساز و دیگری عباس چیت ساز مشهور به عباس غرغر و سومی محمد مشهور به محمد پلنگ با محمد پسر وهاب هنزائی و حاجی علی حجه فروش پسر حاجی غلامرضا حجه فروش ساکن قریه طزر جان و چند نفر از سادات قریه تنرنج و شش نفر از اشرار تفت عبد الخالق و سید مهدی مشهور بشمر و حاجی سید علی اکبر سیاهو اکبر پسر ابراهیم زاغ و عبد الوهاب و سید حسین عسرب و جمعی دیگر از اهل طزر جان و هنزا و بلده یزد جناب آقاسید محمد علی را از طزر جان بسمت هنزا آوردند چون بمزرعه حسین آباد که میان طزر جان و هنزا واقع است

رسیدند اشرار جناب آقاسید محمد علی را مجبور کردند که به بالای دیوار باغی رود آن جناب لابد و لا علاج بهای دیوار رفت اشرار در پای دیوار ایستاده اول حاجی علی حجه فروش تیری بر سر آن مظلوم زد بعد محمد پلنگ تیری دیگر بر بدن مبارکش بقیه اشرار نیز او را تیر باران کردند .

جناب آقاسید محمد علی از بالای دیوار باغ بروی زمین افتاده هنگام ظهر بدرجه رفیع شهادت فائز شد بعد از شهادت اشرار آن جسم شریف را سنگ باران کردند و — ریسمان بپایش بستند و بروی زمین کشیده به قریه هنزا آوردند و سه روز جسد آن شهید را در کوچه های هنزا بروی زمین میکشیدند و بعد از سه روز آن را در پشت خانه ملکی خود جناب آقاسید محمد علی دفن کردند و الا ن نیز در آن مکان شریف مدفون است .

سن جناب آقاسید محمد علی در یوم شهادت چهل سال بود .

و اما شهادت جناب آقامیرزا جواد صباغ در همان روز جمعه هفتم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری قمری اتفاق افتاد چون اشرار از قتل جناب آقا سید محمد علی فارغ شدند در هنزا به جستجوی جناب آقا میرزا جواد

پرداختند در آنروز جناب آقا میرزا جواد در خانه حسین ابن اسمعیل پنهان بود اشرار از حال او مطلع شدند شرح حال را به میرزا محمد جعفر مجتهد هنزائی گفتند میرزا محمد جعفر اشرار و قاتلین را امر بگرفتن و قتل جناب آقا میرزا جواد نمود جمعیت اشرار یکدفعه حرکت کردند و اطراف خانه حسین ابن اسمعیل را گرفتند و جمعی وارد خانه شده جناب آقا میرزا جواد را بیرون آوردند و آن جمعیت اشرار و شورشیان و فتنه جوئیانی که سابقا اسامی ایشان ذکر شد با جمعی دیگر از اشرار و تماشاچیان قریب دوپست نفر بامر و اجازه میرزا محمد جعفر جناب آقا میرزا جواد را برداشته به پشت خانه میرزا محمد رضای مجتهد کرمانشاهی آوردند و او را بدرخت چنار بستند و تیرباران کردند .

سه ساعت از ظهر گذشته بود که آن جناب را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت سنگ بارانش نمودند سپس بدن شریفش را در پشت خانه جناب آقا سید محمد علی شهید در کنار مدفن آن جناب دفن کردند و الان در همان مکان موجود است سن جناب آقا میرزا جواد صباغ در یوم شهادت چهل و دو سال بود .

واقعه ضوئیه قریه همدش و شهادت جناب آقا عبد الرسول ابن جناب ستادمدی نیاب

علیهما بهاء الله الاهی

در روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاولی سنه ۱۳۲۱ هجری که شورشیان و آشوب طلبان بلده یزد چند نفر از احبای الهی را شهید کردند جناب آقا عبد الرسول که یکی از احباب بلده یزد بود از خوف اشرار روز شنبه غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری علی الطلوع وارد قریه همدش شد در حین ورود به محله باغستان در نزدیکی تکیه محله باغستان حسین پسر ابوالحسن مباشر قریه همدش آن جناب را دیده یکی از گماشتگان خود را مأمور کرد که آن جوان را گرفته بر درخت محکم ببندند آن شخص جناب آقا عبد الرسول را گرفته بر درخت توت بست مردم قریه همدش به حسین مباشر گفتند گناه این جوان چیست که او را به درخت بسته ای حسین جواب داد که این پسر بهائی است و از یزد فرار نموده میخواهم او را بقتل برسانم بعضی از اغیار گفتند بدون تحقیق و ثبوت کشتن این جوان روا نیست حسین امر کرد آن جناب را از درخت باز کردند بخانه آقا شیخ علی بردند آقا شیخ احمد همدشی هم در

آن مجلس حاضر بود . چون جناب آقا عبد الرسول را وارد نمودند آقا شیخ علی و شیخ احمد سئوال و استفسار نمودند بعد از سئوال و جواب آقا شیخ علی و آقا شیخ احمد به حسین پسر ابوالحسن و اهل قریه هدش گفتند از حقیقت حال این جوان چیزی بر ما معلوم نشد و ما نمیتوانیم حکم و اجازه قتل او را بدهیم این پسر را به محله قرق که یکی از محلات قریه هدش است نزد ملا عبد الکرم روضه خوان ببرید و از مردم محله قرق که او را میشناسند از حال او جوپا شوید اگر کسی بدون غرض و از روی بصیرت و علم به کفر و ارتداد این جوان شهادت داد او را بقتل رسانید حسین پسر ابوالحسن با جمعیت اشرار که قریب سیصد نفر بودند جناب آقا عبد الرسول را از خانه بیرون آورده قریب دو ساعت در کوچه های قریه هدش گردانیدند دو ساعت قبل از ظهر بخانه شیخ علی مراجعت نمودند و دو نفر از اغیار یکی علی اکبر نام قصاب راحت آبادی و دیگری غلامرضا نعم آبادی نزد شیخ علی و شیخ احمد شهادت دادند که ما چشم خود دیدیم که این جوان با شخصی زرد شستی در یک خوان طعام میخوردند شیخ علی و شیخ احمد با اشرار گفتند که با این شهادت کفر و ارتداد این جوان ثابت نمیشود و نمیتوان او را بقتل رسانید اشرار گوش

پسرخ شیخ احمد ندادند و جناب آقا عبد الرسول را از آن خانه بیرون آوردند و قصد کشتنش کردند آن جوان مظلوم دامن حسین ولد ابوالحسن را گرفته التماس کرد که از کشتنش در گذرد اما آن ظالم نپذیرفت و بقتل آنجناب فرمان داد اشرار در همان محله باغستان جنب خانه حسن پسر ابوطالب هدشی اطراف آنجناب را گرفتند اول آقا کوچک صفا راز اهل یزد تیری بر سینه آن جوان مظلوم زد که از پشت او خارج شد بعد محمد علی خباز از اهل یزد و حسین پسر موسی رضای قصاب هدشی هر یک با ساطور قصابی که در دست داشتند ضربتی بر سر آن جوان زدند و بقیه اشرار نیز با سنگ و چوب مضروبش نمودند دو ساعت قبل از ظهر جناب آقا عبد الرسول را بدین نحو شهید کردند و بعد از شهادت ریسمان بهایش بستند و آن جسم شریف را بروی زمین کشیده جنب قبرستان ده قُرب استخر مزرعه ملا عبد الکرم قریب پنجاه زرع بالای جاده در دامنه شرقی کوه قریه هدش کنار رودخانه انداختند و بعد دو نفر از اهل قریه هدش یکی حاجی علی پسر آقا محمد و دیگری زوجه حسن پسر باها قرته " الی الله هر کدام طرفی نفت آورد ه بروی آن بدن مطهر ریختند و آن جسم شریف را آتش زدند و بعد از سوزانیدن اشرار آنقدر سنگ بر

آن جسد مقدس ریختند که در زیر خروارها سنگ مدفون گشت .

سن جناب آقا عبد الرسول در یوم شهادت چهارده سال بود .

واقعه ضوضاء قرینک چنار از اربع شکم و شهادت جناب آقا محمد هاشم دلال .

روز اول ضوضاء یزد جلال الدوله حکمران یزد فرستاد نزد حضرت افغان حاجی میرزا محمود نجل جلیل حضرت افغان سدره مقدسه الهیه حاجی میرزا محمد تقی شیرازی وکیل الحق علیهما بهاء الله الابهی کس فرستاد و عرض کرد که باید همین امروز از یزد خارج و روانه مروست یا بوانات فارس شوید که مهادا شورشیان و آشوب طلبان آزاری بوجود شریف برسانند جناب حاجی میرزا محمد برحسب خواهر حکومت در لیله شنبه غره شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ — هجری از یزد حرکت فرموده روانه مروست شد جناب آقا محمد هاشم دلال که یکی از احباب یزد بود باتفاق و مصاحبت جناب حاجی میرزا محمد از شهر حرکت کرده از طریق مهریجره روانه راه شدند چون بقریه ده نو که در سه فرسنگی شهر واقع است رسیدند مرکب جناب آقا محمد هاشم لنگ شده از رفتن باز ماند ناچار جناب آقا محمد هاشم در آن ده توقف

کرد و جناب حاجی میرزا محمود تنها روانه راه شد و از طریق مهریجره و کالمند بسوی مروست رفت .

رحل و تدارکات و توشه سفر را نیز نزد جناب آقا محمد هاشم باقی گذاشت در شب جناب آقا محمد هاشم بنه و توشه را حمل کرده روانه مهریجره شد و در صبح روز یکشنبه که روز دوم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ بود وارد مهریجره شد و بنه و اسباب سفر جناب حاجی میرزا محمود را به مروست فرستاد و خود جناب آقا محمد هاشم تنها بدون راحله در مهریجره توقف نمود در محله بغداد آباد که یکی از محلات مهریجره است در محله علیا به خانه سید یحیی مشهور به سید یحیی مقدس پسر خاله خود وارد شد چون اهل مهریجره از ورود آن جناب مطلع شدند جمعی از اغیار آن محله نزد حاجی محمد پسر حاجی رسول ملقب به ملک الرعا یا رفتند و اظهار داشتند که یک نفر بهائی از خوف شورشیان و فتنه جویان یزد فرار نموده و امروز در خانه سید یحیی وارد شده حاجی محمد با جمعی از اغیار به خانه سید یحیی رفتند بعد از سؤال و جواب ابتدا خواستند آن جناب را در آن خانه شهید کنند اما من باب قرابت و خویشی جناب آقا محمد هاشم با سید یحیی اهل آن محله از قتل آقا محمد هاشم صرف نظر کردند و گفتند که باید جناب

آقا محمد هاشم از مهرجرد خارج شود در لیلۀ دوشنبه که سیم شهر ربیع الثانی بود جناب آقا محمد هاشم پیاپی ده از مهرجرد حرکت کرده از راه تنک چنار روانه شد در صبح روز شنبه سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ هجری به مزرعۀ بادامک که یکی از مزارع تنک چنار است وارد شد . چون آنجناب وارد آن مزرعۀ شد اهل آن مزرعۀ و اهالی بعضی از مزارع دیگر تنک چنار از ورود جناب آقا محمد هاشم مطلع شدند و اجتماع کرده و آن جناب را احاطه کردند و محمد علی پسر رضا و حسین و محمد پسران تقی ساریان چناری و جمعی دیگر از اشرار تنک چنار اول او را تیرباران کردند و بعد سنگ و چوب بر بدن شریفش زدند و دو ساعت قبل از ظهر او را بدین نحو شهید کردند . بعد از شهادت ریسمان بهایش بستند و بروی زمین کشیده ماهین مزرعۀ مرادی و مزرعۀ حاجی محمد علی در کنار رودخانه انداختند آنگاه هیزم جمع کرده آن جسد مقدس را آتش زدند .

لمورخه — آتشی از ظلم و کین افروختند

جسم پاکش را در آتش سوختند

بعد از سوزانیدن آن جسد مطهر را در همان مکان در

کنار رودخانه دفن کردند و الان مدفن آن جناب در آن

مکان موجود است .

سن جناب آقا محمد هاشم دلال در یوم شهادت چهل و

دو سال بود .

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلموا الذين ظلموا

ای منقلب ینقلبون .

چون منادی عشق هر خوان بلا  
زد گروه عشق بازان را صلا  
گفت کای دیوانگان روی دوست  
وی زجان بگذشتگان درکوی دوست  
آمد اینک موکب سلطان عشق  
وقت جان بازی است درمیدان عشق  
در منادی دوست قربانی شوید  
بگذرید از خویش و ربانی شوید  
زین نداشت را ز پا شناختند  
در قمار عشق جان را باختند

~~~~~